

ساحلی به وسیله شاه عباس و در نتیجه ارتباط یافتن سایر مناطق با این ناحیه عقب مانده میسر نبوده است^{۸۷}. آثاری که هم اکنون نزدیک پیش انبار باقی است بر اهمیت تراکم جمعیت در ناحیه گواهی می دهد و این امر خود لزوم توسل به تمهیدات فوق را توجیه می کند. این مسأله که امروز آثار معماری معتبری از دوره قبل از قاجار در این آبادیها برجای مانده ظاهراً مربوط به آنست که مصالح ساختمانی منحصرأ از چوب بوده است؛ و الا بقایای کاشیهای صدر اسلام به فراوانی به چشم می خورد.

با این همه دگرگونی قطعی در تاریخ این منطقه که از اواخر قرن هجدهم یعنی از زمانی شروع می شود که ابتدا خاندان صفویه و پس از آنها نادرشاه افشار و شاهان قاجار، به تبعیت از یک سیاست عمومی و به نحوی مستمر، آبادانی ایالات جنوبی دریای مازندران را وجهه همت خود قرار داده اند. در واقع این ناحیه، که جز بخش های کوچکی از آن خالی از سکنه مانده بود، مدت هایی مدید نظر زعمای حکومتی را به خود جلب نکرد و اینان در بادی امر یا توجه خود را به جانب دشتهای ساحلی که بهره برداری از آن هنوز ناکامل بود معطوف داشتند و یا به جانب مناطق مرزی؛ گرگان که ترکانازی ترکمانان در آن حدود وسعتی تهدید آمیز به خود گرفته بود.

با این همه افشاش و اختلالی دائمی که به وسیله افوام گیلک در منطقه دامن زده می شد موجب اجرای سیاست انتقال جمعیت از خارج به ناحیه گردید و طوایف کرد خوجاوند از نواحی اردلان و گروس به طور وسیع در کلاردشت و ساحل راست چالوس رود و دشتهای بلند پول و کجور استقرار یافتند.

در واقع امر شرایطی که این جابجائی جمعیت ضمن آن صورت پذیرفته هنوز نامعلوم است. روایات موجود متفقاً ناظر بر آنست که این انتقال جمعیت به عهد آغا محمدخان، مؤسس سلسله قاجاریه (۱۷۸۶ تا ۱۷۹۷) می رسد. البته هیچ قرینه ای در دست نیست که مؤید این نظر اچ. فیلد H. Field^{۸۸} باشد که ایل قاجار در اصل در عصر نادری به این ناحیه کوچانیده شده و آنگاه در اواخر سلطنت کریم خان زند بخشی از آن به مسقط الرأس خود بازگشت داده شده است و بالاخره در عهد سلطنت آغا محمدخان قاجار مجدداً در ناحیه مزبور اسکان یافته است. همچنین در حال حاضر برای این طوایف، که ساخته های اجتماعی آنها شدیداً به راه انحطاط افتاده است، نمی توان شالوده قبیله ای روشنی قائل شد. دوسیاها که یکی به وسیله رابینو^{۸۹}، قبل از جنگ جهانی اول، و آن دیگری توسط اچ. فیلد^{۹۰} در فاصله سالهای ۱۹۲۰ تا ۱۹۳۰ از این قبایل تهیه شده بر یکدیگر منطبق نیستند. مؤلف اخیر برای طایفه مستقر در کلاردشت پنج تیره فرعی ذکر می کند که عبارت باشند از «سلطان قلی خانی، کاکاوند، لک، خواجهوند و دیلفان». در صورتی که رابینو کلیه طوایفی را که مقیم کلاردشت هستند از ایل لک می داند که خود به چهار شعبه فرعی کرک، دیلفان، ترک و نه نه کای تقسیم شده اند و نام خوجاوند به عقیده وی به تیره هائی اطلاق می گردد که در نواحی پول و کجور و ساحل راست چالوس

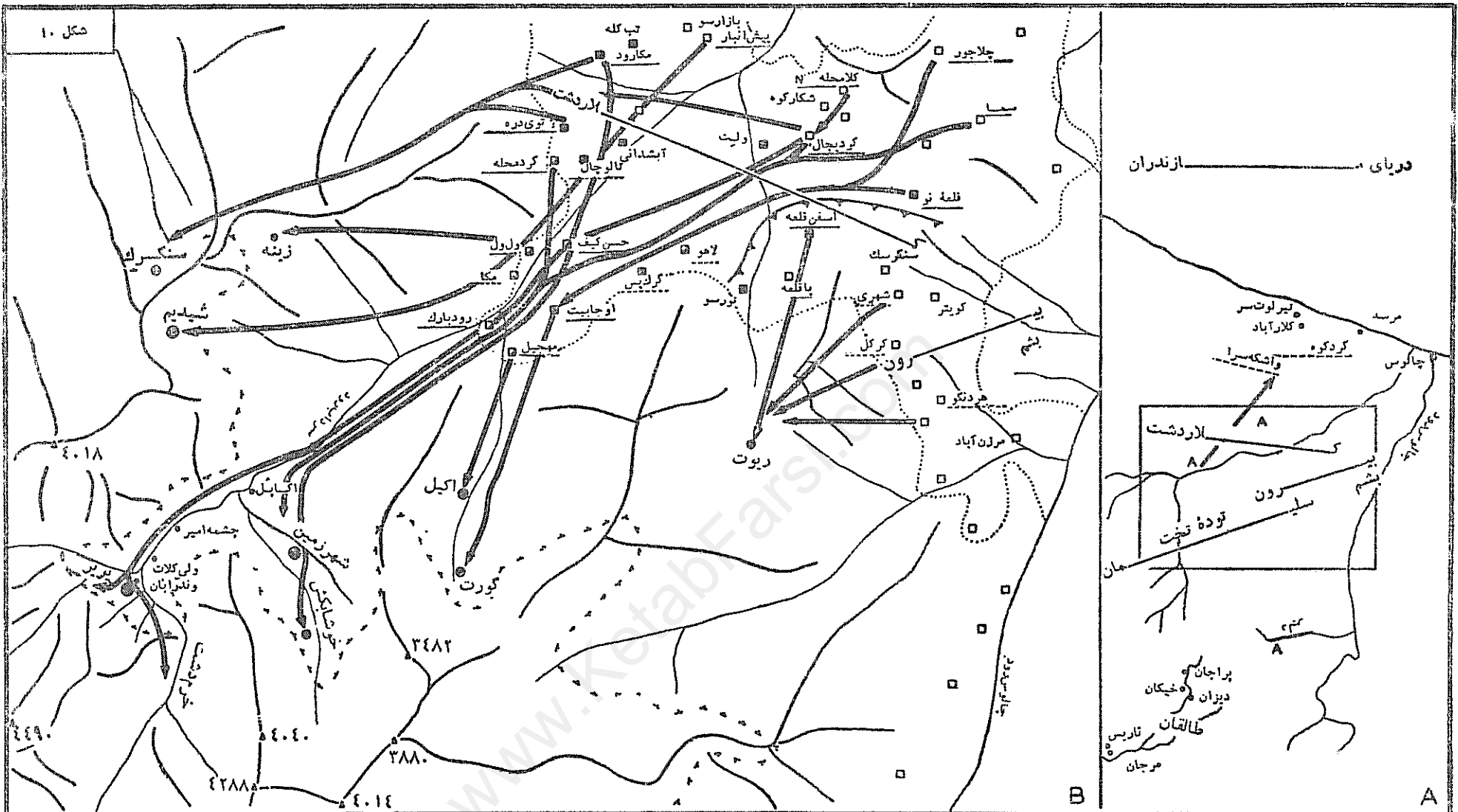
۸۸- Field (H.), Contributions the anthropology of Iran, Field

Museum of Nat. Hist. Anthropol. series, vol. 29, Chicago, 1939, t. I, p.

167.

۸۹- Rabino, 1913, p. 441.

۹۰- Field, op. cit., p. 168.



● رپوت ییلاق‌های اصلی (اندازه دوار تقریباً متناسب با تعداد دام‌هاست که به ییلاق می‌آیند)
 ○ اکاپل ییلاق‌های بهاری
 ← مهاجرت‌های اساسی دام‌های کوچک در تابستان
 ← حد پایینی رمه‌گردانی زمستانی
 حدود منطقه‌ای که به‌طور ممتد زیرکشت است

(متن نقشه و حدود پوشش نباتی از ه. بویک، ۱۹۵۷)

■ دهکده‌های کرد
 □ دهکده‌های گیلک
 ■ دهکده‌های مختلط
 ولول دهکده‌هایی با زندگی دامداری
 لاهور دهکده‌هایی با زندگی دامداری در حال انحطاط
 --- حد بالایی جنگل

مقیاس : 0 1 2 3 4 5 km

← رمه‌گردانی معکوس
 - - - - گردکوه چراگاه‌های زمستانی
 A - - - - - افشارها در تابستان
 □ محل نقشه
 مقیاس : 0 5 10 15 20 25 km

نقشه راهنما

کالاردشت و توده تخت‌سلیمان

رود سکنی گزیده اند. در عوض کاکاوند ها یک تیره فرعی از خوجاوند ها هستند که در ناحیه پول ساکن اند. اندکی پس از این تاریخ ه. بوبک^{۹۱} H. Bobek تمایزی میان خوجاوند های ساکن کلاردشت و لک های مقیم بیرون بشم قایل می گردد. در اواسط قرن نوزدهم ملگونف Melgunof که به جزئیات مربوط به جمعیت کلاردشت اشاره ای ندارد و بدون این که دیداری از منطقه به عمل آورده باشد تنها به ذکر این نکته اکتفا کرده که در ناحیه «باید ۱۰۰ دهکده وجود داشته باشد» و اشاره ای می کند به ایل خدشوند که در کجور، بر ساحل راست چالوس رود، جای دارند^{۹۲}. در واقع نام خوجاوند هنوز هم در کلاردشت با گوش ها آشناست. هر چند که کردهای ساکن منطقه در مقابل جمعیت بومی «گیل»، خود را «ایل» می نامند، که البته از لحاظ فونتیکی پرمعنی است، با این همه هیچیک از اسامی تیره های فرعی دقیقاً با واقعیت موجود تطبیق نمی کند. تنها استثناء موجود وضع تیره «ترك» است که این امتیاز را مرهون اصالت ثابت زبانی خود می باشد. واقع امر اینست که در گذشته میان کردها تعدادی ترك زبان وجود داشته است که اخلاف آنها، با همه معدود بودنشان (در برابر ۶ خانوار «ایل» ساکن رودبارك، تنها ۱ خانوار ترك زبان وجود دارد)؛ با سرسختی استقلال زبانی خود را محفوظ نگاه داشته اند و امروز به یکی از لهجه های آذری سخن می گویند.

و اما شرایط مادی استقرار این نوآمدگان، و همچنین تضادهایی که از لحاظ نوع معیشت آنان را در برابر ساکنان قدیم ناحیه قرار می داده و بالاخره روند زندگی مشترکشان که از همان بدایت امر با دشواریهای مسلم مواجه بوده از جمله مسائلی هستند که بهتر درک می شوند. در این میان

Bobek, 1957, p. 246. ۹۱

Melgunof. op. cit., p. 213. ۹۲

به نکات متعددی می توان اشاره کرد که مبین تفاوت های اساسی میان زندگی این دامداران و کشاورزان گیلک، یعنی جمعیت قدیم ناحیه جنگلی است. از جمله این که تقریباً سراسر کوه های دامدار البته اگر برخی بخش های چسبیده به دهکده های قدیم گیلک و پاره ای ارتفاعات پست بیرون بشم را مستثنی کنیم - در تملک کردهاست. دیگر این که دارائی این مالکان کرد از لحاظ دام های کوچک بی نهایت افزون تر است. و بالاخره این که پراکندگی جمعیت چه در دهاتی با جمعیت خالص (که شماره آنها به ده می رسد) و چه در دهاتی با جمعیت مختلط (که تعداد آنها هشت است) نشانه ارجحیت کامل حاشیه دشت و خصوصاً بخش های مرتفع تر آن در کنار تخت سلیمان (شکل ۱۰) از لحاظ جمعیت پذیری است. در حالی که در بخش سفلی دشت و در بیرون بشم، تنها دو آبادی بچشم می خورد^{۹۳}. این سخن بدان معنی نیست که گیل ها در اواخر سده هیجدهم بکلی از امر

۹۳ - نتایج بررسی های، که در شکل ۱۰ آمده است، اندکی با آنچه در «فرهنگ جغرافیایی

ایران»، تألیف حسینعلی رزم آرا، جلد سوم، تهران ۱۳۲۹/۱۹۵۰ مندرج است اختلاف دارد. از موارد اختلاف وضع اوجابیت و مکارود است که بر حسب نوشته رزم آرا جمعیتی مختلط داشته است و تحقیق محلی ما نشان داده است که ساکنان این دو آبادی را منحصر کرده تشکیل می داده اند. دیگر اینکه رزم آرا اکثریت ساکنان ده مهجیل را گیلک می داند، در حالی که بر حسب بررسی ما تقریباً دوسوم ساکنان این ده از کردها هستند. اشتباه در مورد اوجابیت ممکن است از اینجا ناشی شده باشد که مالکیت اراضی قابل کشت و زرع، لااقل ظاهراً، در دست مالکان بزرگ گیلک بوده است. ارقام مربوط به جمعیت که در فرهنگ جغرافیایی رزم آرا آمده است (مثلاً ۷۷۰ نفر برای رودبارك، ۳۷۰ نفر برای مهجیل، ۵۱۵ نفر برای اوجابیت، ۳۲۵ نفر برای مکا، ۵۶۰ نفر برای ولول، ۵۰۰ نفر برای حسن کیف، ۲۳۰ نفر برای مکارود) مشکوک می رسد. ولی می تواند اطلاعاتی اجتهالی در باب آبادیهای مختلف به دست دهد.

دامداری غافل بوده‌اند. بلکه به احتمال قوی حرفه دامداری میان اینان به صورت ابتدائی خود وجود داشته‌است. ولی گله‌ها را راه به ارتفاعات بلند نبوده‌است. در نتیجه مالکیت چراگاههای بلند کلاً به کردها تفویض گردیده‌است و اینان را به علاوه، بر فضاهاى خالی جنگلی در دشت و دره‌های پست دسترسی بوده‌است و می‌توانسته‌اند آنها را آباد کنند.

میان «خوانین کوهستان» که به امر گله‌داری و شکار اشتغال داشته‌اند و دهاقین قدیم دشت، که با افزایش احشامشان ناگزیر به بهره‌برداری از چراگاههای کوهستانی بوده‌اند و جز از طریق پرداخت حق مرتع سنگین به خوانین نبرد راهی به این چراگاهها نداشته‌اند، البته روابط حسنه و آسان نبوده‌است. در برابر گیل‌های معتقد به آیین شیعه اثنی‌عشری، یعنی مذهب رسمی ایران، اکثریت بزرگی از کردها، سواى دسته کوچکی از اهل تسنن^{۹۴}، از شیعیان منتسب به فرقه علی‌الطی^{۹۵} بوده‌اند که رؤسایشان معتقدات خود را با تظاهر به پیروی از مذهب رسمی مخفی می‌داشته‌اند. «ایل»ها، تا آنجا که توانسته‌اند دست به احداث قرا و مزارع منفرد و دوراز مراکز گیل‌نشین زده‌اند و در آنجا که - نظیر آبادیهای واقع در دره سرداب رود، در بخش علیابای دشت - گزیری جز تماس با ساکنان

D'après Rabino, 1913, p. 441. ۹۴-

۹۵- درباره این فرقه نگاه کنید به :

Minorsky, Notes Sur la secte des Ahl-i-Hak, Revue du Monde

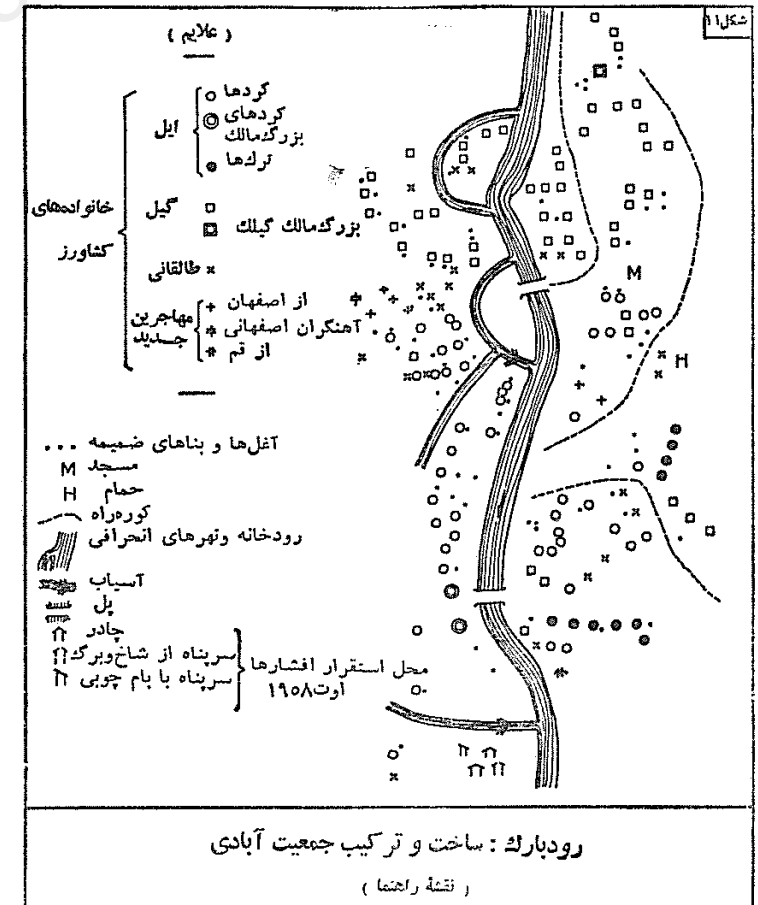
Musulman (et à part), Paris, 1922.

عنايت خاصی که اعضای این فرقه نسبت به مسیحیان نشان می‌دهند مشهور همگان است و ماخردمشول میمان نوازی صمیمانه آنها بوده‌ایم. ف. استارک (F. Stark, Valleys, p. 260) به اشتباه علی‌الطی‌ها را مخالف کردها می‌داند.

نخستین این سامان نبوده‌است، دو جامعه ایل و گیل مدت‌ها در جوار هم از یکدیگر مجزا و متمایز زیسته‌اند. مثلاً در رودبارک، کردها امروز تمام بخش پست دهکده را اشغال کرده‌اند و خود را کاملاً از ساکنان قدیم ده که در قسمت علیا، گرداگرد مسجد حلقه زده‌اند دور نگاه داشته‌اند (شکل ۱۱). استثناء برای قاعده کلی نادر و خاص مواردی است که توسعه جمعیت کرد امری بعدی بوده و به صورت ورود آنها در دسته‌های کوچک به آبادیهای گیلک انجام پذیرفته‌است. چنین وضعی را هم اکنون در ده ولول می‌توان مشاهده کرد که در آن ایل‌ها و گیل‌ها کاملاً بایکدیگر در آمیخته‌اند. تملک اراضی ییلاقی توسط جمعیت بومی خصوصیتی است که بر تآخر روی آوری جمعیت کرد به این ناحیه دلالت دارد.

از سده نوزدهم گروه‌تالی از حدود دره‌های بلند دامنه خشک به منطقه روی آورده‌اند که عموماً از طالقانی‌ها بوده‌اند. انگیزه این جابجایی قبل از همه اشاعه فقر بوده‌است. البته پیش از این که منطقه کلاردشت با امکانات مساعدتر خود یکسره خانواده‌های طالقانی را به جاب خود جلب کند، مدت‌ها میان طالقان و این منطقه، از طریق گردنه هزارچم و سایر گردنه‌های بلند توده تخت سلیمان مناسباتی فعال وجود داشته‌است. این افراد خرده‌پا و عموماً محروم از زمین، که بعنوان زارع و یا کارگر روزمزد به منطقه روی آورده‌اند، طبیعتاً قشر فرودست جمعیت را تشکیل می‌دهند. این‌طور بنظر می‌رسد که لااقل از ربع قرن پیش تاکنون مهاجرت طالقانی‌ها به جانب کلاردشت بکلی متوقف شده‌باشد و امروز این مهاجرت جهت جدیدی گرفته و متوجه تهران شده‌است. با این همه در کلیه آبادیهای منطقه، چند خانواده طالقانی وجود دارد که پس از استقرار، بر اثر زاد و ولد به سرعت رو به افزایش نهاده‌اند. رودبارک امروز در حدود بیست

خانوار طالقانی را در خود جای می‌دهد که گفته می‌شود از دو خانواده اولیه که در یکی دو قرن پیش از آبادیهای مجاورمرجان و ناریس به این حدود کوچ کرده‌اند ریشه گرفته‌اند. طالقانی‌ها که بالسویه باگیل‌ها و ایل‌ها در آمیخته‌اند پس‌خود نخستین ارکان اختلاط را تشکیل می‌دهند .



معموداً در جریان سی سال اخیر ، میان این عناصر مختلف نوعی اختلاط واقعی از طریق پیدایش و رواج ازدواجهای مختلط ، با تعمیم زبان فارسی بعنوان زبان رایج مشترک، پیدا شده‌است. این پدیده نتیجه اجتناب‌ناپذیر باز شدن بیش از پیش کلاردشت به سوی دنیای خارج بوده‌است که در فاصله سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰، با توجه رضاشاه پهلوی به ناحیه، پیش آمده‌است. کلاردشت مدت‌ها شکارگاه مورد علاقه ناصرالدین شاه بوده‌است^{۹۶}. رضاشاه پهلوی در نزدیکی اوجابیت عمارتی مخصوص شکار و یک فرودگاه کوچک اختصاصی احداث کرد و چندی نگذشت که یک جاده اتومبیل‌رو ارتباط ناحیه را با سایر نقاط میسر ساخت . اندکی بعد درباریان به منطقه روی آوردند و حتی تابستانها در آن مقیم شدند . همراه با آنان گروه کثیری خدمه گوناگون به کلاردشت راه یافتند و برخی از آنان در آبادیهای اطراف مستقر گردیدند. در حال حاضر ، در رودبارک سه خانواده اصفهانی و یک خانواده قمی وجود دارد . بهر حال حضور کلیه این عناصر جدید، اختلاط متقابل میان ایل و گیل را در بونته زبان فارسی تسهیل کرد و بدان شتابی سابقه داد .

با این همه پراکنندگی مالکیت، چه در مورد اراضی قابل کشت و زرع دشت و چه در مورد مراتع کوهستانی، هنوز به نحوی قاطع نشان استقرار ایل‌ها و گیل‌ها در اواخر سده هیجدهم است . مراتع تابستانی واقع در کوه‌ها، یعنی تقریباً سراسر مناطق مرتفع، به کردها تعلق دارد. وضع بی‌یلاق سیدیم واقع در دامنه مجاور دریای مازندران و همچنین بی‌یلاق زینه وابسته به ده ولول است که بالادست ده اخیر و مشرف بر آن قرار دارد از این قاعده کلی

مستثنی است. کلیه بیلاقهای واقع در توده کوه اصلی به کردها متعلق بوده است، و گیلها، جز معدودی مراتع واقع در ارتفاعات پست و مناطق جنگلی مجاور آبادی را در تملک نداشته اند. این مراتع در تابستان فقط مورد استفاده دامهای بزرگ قرار می گرفته است. تنها از طریق زناشوئی با یک دختر کرد بوده است که یک بزرگ مالک گیل موفق گردیده بیلاق اکیل واقع در بالای دست دهکده مهجیل را به تملک خویش درآورد. چنین وضعی منتها به صورتی معکوس، بر مالکیت زمینهای قابل کشت دشت حکومت دارد. با وجودی که کردها اراضی وسیعی را آباد نموده اند با این همه نفوذ جمعیت بومی کافی بوده است برای این که مثلاً در رودبارک یک بزرگ مالک گیل سه برابر یک بزرگ مالک کرد زمین در تملک خود داشته باشد. این چنین وضعی سبب بروز پاره‌ای مشکلات اساسی و غضب اراضی گردیده است. در مثل کلیه اراضی قابل کشت و زرع ده گردنشین اوجایت نظراً به مالک بزرگ گیل که ساکن ده مختلط مجاور رودبارک است، تعاق دارد. در صورتی که از ربع قرن پیش تا کنون عملاً دیناری بابت بهره مالکانه به او پرداخت نگردیده است و غضب املاک وی امروز به صورتی قطعی درآمده است. بهر صورت، گرچه آبادانی جدید جنگلها و تبدیل آنها به اراضی زراعتی به وسیله هر دو گروه انجام شده و موجب گردیده است تا قطعات زیر کشت با یکدیگر اختلاط حاصل کنند، در عوض مزارع ابتدائی در دهکده‌های مختلط به دقت از یکدیگر متمایز مانده اند و هر یک در حدود کانونهای مسکونی مربوط به خود در جهات مختلف گسترده شده اند (بدین طریق در رودبارک قسمت اعظم اراضی متعلق به ایلها در بخش پایین دست دهکده، آن طرف محله ایل نشین گسترده شده است). و اما طالقانیها عملاً در دشت صاحب زمینی نیستند و قبل از این که مهاجرت آنان به این حدود آغاز شود زمینها به تملک افراد

درآمده بود. با این همه گاهی در حدود تپه‌ها قطعاتی چند بدانها سپرده شده است و بقیه محکوم به انجام کار برای دیگران اند.

ب - استفاده سنتی از زمین : زراعت و تکه داری

اول - کشاورزی در دشت

۱- انواع کشتها :

سراسر دشت امروز زیر کشت است. منظره عمومی، قلمرو وسیعی از مزارع باز غلات را نشان می دهد. از میان انواع کشت، زراعت غلات نفوذ کامل دارد. علاوه بر غلات باغهای کوچکی می بینیم که پهلوهای خانه‌ها جای گرفته اند و در آنها انواع میوه و سبزی کشت می شود. در رودبارک سیاهه زیر را از انواع کشت تهیه کرده ایم : از میان سبزیها تربچه، باقلا، کدوی خورشتی، خیار، سیر، سیب زمینی، لوبیا، کلم، چغندر، تره، تربیزک، رازیانه، ریحان، از میان درختان میوه، سیب، آلو، گلابی، گیلاس، گردو، فندق، به، انگور و از گیاهان نسجی شاهدانه. به علاوه برخی از انواع گیاهان علوفه‌ای منتها به صورت بسیار محدود، در عمق آبیاری شده دره‌ها کشت می گردد (از جمله می توان از شبدر و یونجه و اسپرس نام برد که چهار تا نه سال - گاهی به صورت کشت مختلط - در زمین می ماند و از سال دوم به بعد سه تا چهارم محصول می دهند که آخرین برداشت در انتهای ماه نوامبر صورت می گیرد). جالب اینجاست که کشت دیم گیاهان علوفه‌ای با وجودی که کاملاً در شرایط اقلیمی کرانه‌های دریای مازندران امکان پذیر می نماید هیچگاه در تناوب کشت غلات جایی نیافته است. و این خود نشانه آشکار و فاداری این کشاورزی به سنت‌های زراعی فلات ایران است. از میان

غلات، ذرت یک کشت باغچه ای است. ارزن، که زراعت آن ظاهر آدر گذشته از اعتبار بیشتری برخوردار بوده^{۹۷}، امروز زراعتی است تابستانی که بذرافشانی آن در نیمه دوم آوریل صورت می گیرد و درو در ابتدای اکتبر. این غله که امروز بیشتر شبانان آن را مصرف کنند، مخلوط با برنج مورد استفاده قرار می گیرد. در حالی که در گذشته در تغذیه مردم این ناحیه نقشی مستقل برعهده داشته است. این محصول هم اکنون در معدودی از مزارع مجاور آبادی ها به صورت زراعتی مداوم کشت می شود. زراعت غلات زمستانی، یعنی گندم و جو، در منطقه، حکومتی بلا مزارع دارند و هر یک قلمرو مخصوص به خود. گندم در حاشیه دشت ها و در زمین های با شیب ملایم می روید و جو در عمق دره ها که عوارض یخبندان زمستانی محسوس تر است. ولی کشت گندم به مراتب بر کشت جو که مختص دام هاست، برتری دارد. در هر دو صورت بذرافشانی بهاری به سبب باران مفرط تابستانی هرگز ثمری نمی دهد. بذرافشانی در پائیز، یعنی در ابتدای اکتبر و با گندم شروع می شود. و درو در اواخر ژوئن به کمک داس های دندان دار و باجو آغاز می گردد. خصوصیت قابل توجه در این کشت آنست که کوبیدن و بوجاری غله که به وسیله حیوانات و در مزارع شخصی انجام می گیرد، بلافاصله پس از برداشت محصول به عمل نمی آید، بلکه ابتدا خوشه ها را روی «کوپا» - که سطحی است چوبی که تکیه بر چهار پایه ای دارد - دروازه تعرض دام ها انبار می کنند و آن را با قشر نازکی از گاه که از فساد خوشه ها پیشگیری می کند می پوشانند. محصول در محل اخیر می تواند ماهها و حتی گاهی به مدت یک سال باقی بماند و عمل جدا کردن غله از خوشه با تاشی و بر حسب احتیاج و آزاد بودن وقت مالک

۹۷ - استارک (F. Stark, Valleys, p. 268) ارزن را کشت معتبری در بیرون بشم

صورت می گیرد. رسم بوجاری تدریجی غله در ناحیه ساحلی دریای مازندران بسیار قدیمی^{۹۸} و ظاهراً متأثر از اقلیم بارانی تابستان است که مانع از خشک شدن سریع خوشه هاست. از سوئی موعده شخم تازه زود فرا می رسد و وقتی برای بوجاری غله نمی ماند. و اما رسم استفاده از «کوپا» باید جدید و وابسته به نظام مزارع باز و چرای آزاد دام ها باشد که هم اکنون ویژگی عمده کشت در کلاردشت است. با توسل به این وسیله، محصول از گزند گله ها، که پس از پایان فصل درو یله هستند، در امان می ماند.

کشت غلات کشتی دیم است. در این شرایط اقلیمی که ریزش باران سالیانه ظاهراً بین ۱/۵ تا ۲ متر و به صورتی بسیار یکنواخت پراکنده در همه فصول می باشد البته ضرورتی برای آبیاری پیش نمی آید. معدودی نهر آبیاری که انحراف آب سرداب رود برعهده آنهاست دقیقاً به مشروب

۹۸ - این شیوه در کتاب الممالك والمسالك ابن خردادبه، Edition Hadj-Sadok

Bibliothèque Arabe-Française, VI, Alger, 1949, p. 27.

که در قرن نهم نوشته شده توصیف گردیده است: «در ولایت روم، واقع در سواحل دریای خزر، سرزمینی است موسوم به المستطیل که در آن، باران تابستان و زمستان، مدام می بارد. بطوری که مردم این ناحیه نه قادرند غلات خود را بکوبند و نه آن را باد دهند. اینان زگزیر بعله های غله را در خانه های خود انبار می کنند تا بتدریج بر حسب نیازهای خود از آن استفاده کنند. بدین معنی که خوشه ها را در دستان خود می مالند و دانه های حاصل را آرد می کنند و به مصرف تهیه نان می رسانند». این توصیف را مجدداً چند سال بعد در کتاب اطلاق النقیسه این رسته (Edition Hadj-Sadok, ibid, pp. 63-65) می بینیم. در مورد «کوپا» اشاره ای داریم از اچ. ال. ولز، H.L. Wells, From Tehran towards the Caspian, Geographical Journal, VIII, 1896, pp. 501-13 که درباره دره سفلی چالرس

نمودن باغ‌ها و مزارع علوفه واقع در کنار رودخانه اختصاص یافته‌اند و بسیاری مواقع آنقدر آب فراوان است که هیچ نوع مداری برای تقسیم آب در نظر گرفته نمی‌شود^{۹۹}. با همه مرطوبی بودن این اقلیم، بازدهی دیمه - کاری غلات ضعیف و به‌طور متوسط چهار یا پنج برابر بذراست. تنها با فشرده‌تر کردن بذرافشانی (۰.۰) کیلوگرام در هکتار) در زمین‌های کود داده شده به وسیله استقرار گله‌هاست که می‌توان به بازدهی نسبتاً رضایت بخشی (۱۵ کنتال به هکتار) نایل آمد.

۴- منظره روستائی :

در واقع دوام این کشاورزی در دشت کلار بدون پیوندی نزدیک با چرای گله‌ها امکان پذیر نیست. واقعیت اینست که رمه‌ها به آسانی از زمینهای تحت آیش استفاده می‌کنند. در تمامی بخش بالادست دشت، آهنگ کشت برگردش دوساله غلات باضافه آیش استوار است. در بخش پایین دست، آهنگ گردش بردوسال کشت پیای غلات و دوسال آیش

۹۹- بدین قرار در رودبارک دونور کوچک آبیاری، یکی بر ساحل راست رود، و آن دیگری بر کرانه چپ آن وجود داشته است که باغ‌ها را کاملاً سیراب می‌کرده است. نبری بزرگتر نیز از ۴ کیلومتری بالادست آبادی از رودخانه منشعب می‌شود بنام نهر ملکشا که احداث آن ظاهراً به عصر سلجوقیان می‌رسد. تقسیم آب این نهر به خلاف آن دو دیگر برمداری معین استوار است. آب این نهر به دو بخش تقسیم می‌شود؛ یک بخش سهم ده رودبارک است و بخش دیگر خرد به دو سهم فرعی مساوی قسمت می‌گردد و به آبادی‌های اوجابیت و میجیل اختصاص می‌یابد. نوبت تقسیم آب در هر دهکده باقره کشی معین می‌شود. این وضع در رودبارک در مورد آب چشمه‌ای بنام «حمام» واقع در کرانه چپ سرداب رود نیز مشاهده می‌گردد، که آب آن را به نوبت میان سی‌خانوار مقیم دهکده تقسیم می‌کنند.

قرار دارد. حاصلخیزی فوق‌العاده خاک و کمی وجود قله سنگ و سنگریزه امکان می‌دهد تا زمینی را که نازه از زیر کشت درآمده مجدداً شخم زد و تحت کشت درآورد. زمینهای اسفن قلعه، پیش‌انبار، کلامحله، شکرکوه و کردیچال جملگی به این نظام زراعی پایین دست تعلق دارند. از سوی دیگر بخشی از اراضی لاهو و توی دره نیز وابسته به همین نظام است. در بالا - دست دشت، بازهمین سیستم زراعی بر زمین‌هایی که به تازگی آباد شده‌اند و هنوز حاصلخیزی نخستین خود را از دست نداده‌اند حکومت می‌کند. بهر حال، زمینهایی که به آیش سپرده شده است، در یکی دوسالی که بزیر کشت نمی‌رود، قلمرو دامهای بزرگی است که به‌طور مشترک از آنها نگاهداری می‌شود. مراقبت از این دام‌ها به عهده شبانی است که از ابتدای اردیبهشت، یعنی از زمانی که حیوانات منظمأ به‌خارج از «گاو سرا» هدایت می‌شوند، تا انتهای درو استخدام می‌شود. پس از انجام درو معمولاً دام را به حال خود رها می‌کنند. با این همه در برخی بخش‌های مجاور کوه‌های جنگلی به سبب ضرورت حفظ دام‌ها از آسیب جانوران درنده، شبان‌را تا فروافتادن نخستین برف‌های زمستانی همچنان نگاه می‌دارند. از جمله در رودبارک چوپان در ازای دریافت ۱۲ کیلوگرام گندم و ۵ تومان پول (۱۹۵۸) برای هر رأس دام تمام فصل را تا بیستم اکتبر متعهد حفاظت گله‌ها باقی می‌مانده است^{۱۰۰}.

۱۰۰- با این همه در رودبارک استخدام شبان مشترک همه‌ساله تکرار نمی‌شود.

معمولاً زمانی به سراغ شبان می‌روند که نوبت آیش به زمینهای بالادست، یعنی زمین‌های مرتفع مجاور تپه‌ها می‌رسد و خطر حمله حیوانات وحشی جدی می‌گردد. ولی زمانی که زمین‌های پایین در آیش است حیوانات را غالباً آزادانه رها می‌سازند و در عوض یک محافظ برای

تلفیق تک کشتی غلات و چرای دام‌های بزرگ منجر به ایجاد سازمان «مزارع» باز^{۱۰۱} بازمین‌های بزرگ در داخل هر یک از واحدهای روستائی شده است. در بالادست دشت که در آن کشت بر مدار گردش دوساله است زمین‌هایی که سال پیش زیر کشت رفته‌اند، با جنگلی از کوپاها که هنوز بقایای محصول بر روی آنها انبار شده است خود را کاملاً مشخص می‌کنند. در عوض زمین‌هایی که منتظر کشت‌اند سخت و عریان باقی مانده‌اند. در بخش پایین دست، تضاد میان مزارع کشت شده و اراضی تحت آیش هم چنان برجاست ولی دوره دوساله کوپاها با کشت مقارن می‌گردد و از اینجاست که ضرورت تهیه کوپاهائی با پایه‌های بلند که بتواند محصول را از گزند

→

حفاظت کشتزارها در نظر می‌گیرند. این مرحله استخدام متناوب شبان مشترک امری است که سابقه آن به بیست و پنج سال اخیر می‌رسد که طی آن جنگل‌ها عقب نشسته است. قبل از این تاریخ به سبب خطر فوق‌العاده جانوران درنده به ضرورت، همه‌ساله به استخدام چوپان اقدام می‌شده است.

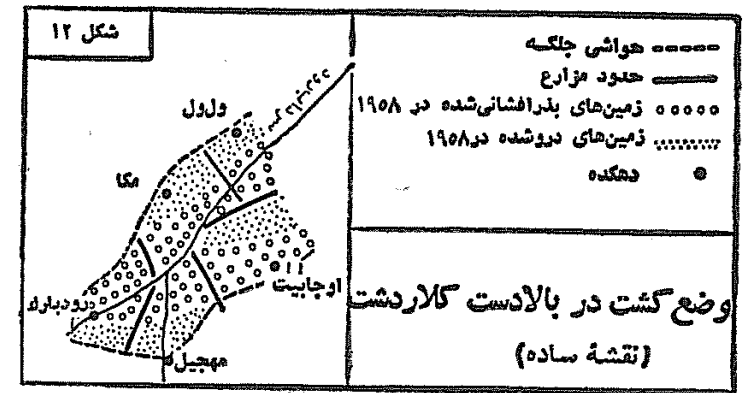
۱۰۱- در نظام مزارع باز (اوپن فیلدها) هیچ نوع مانعی، اعم از طبیعی و مصنوعی، یکپارچگی قطعات مزارع را برهم نمی‌زند و کشتزارها با هیچ پرچینی محدود نمی‌گردند. این نظام که مبتنی بر تولید وسیع غلات است معمولاً منطبق بر مناطقی است که سنت کشت غلات به روزگاران بسی دراز می‌رسد و ضرورت تلفیق زندگی کشاورزی و گله‌داری رعایت نوعی تناوب را در کشت اجباری می‌سازد. خانه‌ها معمولاً به هیأتی مجتمع و فشرده درمی‌آیند و چرای آزاد دام‌ها در زمین‌ها تحت آیش عملی می‌گردد. در این نظام که در سراسر عالم از وسفالی گرفته تا شرق فرانسه و از آناتولی مرکزی تا سنگال همه‌جا پراکنده است مناسبات و علقه‌های زندگی اجتماعی میان افراد، مستحکم‌تر از نظام مزارع بسته است.

مترجم

دام حفاظت کند احساس و توجیه می‌گردد. در این میان تنها باغ‌های مجاور دهکده و مزارع ارزن که بسیار دیرتر از غلات زمستانی درومی‌شوند محصور هستند. ارزن ماههای ژوئیه و اوت و سپتامبر را که مزارع گندم و جو پس از درو به چرای حیوانات سپرده‌اند هنوز برجای است. لکه‌های طلائی مزارع ارزن، محصور شده در پرچین‌هایی محکم، در سراسر انتهای تابستان در فراخنای خاکستری کشتزارهای درو شده گندم وجود خود را مشخص می‌کند (عکس ۸). سوای این فضاها محصور، در مابقی زمین‌ها دام‌ها آزادانه در رفت و آمدند. البته این بدان مفهوم نیست که در منظره روستائی هیچ نوع پرچینی وجود نداشته باشد. زیرا غالباً اتفاق می‌افتد که بر اثر رطوبت هوا پرچینی طبیعی در منتهی‌الیه مزارع تشکیل شود. از سوئی تمایل کشاورزان به عینیت بخشیدن به حدود مزارعشان موجب بقای درختچه‌هایی در حد نهائی کشتزارها می‌گردد. ولی این پرچین‌ها غالباً کوتاه و غیر ممتد بوده و بهیچ روی مزارع را محصور نمی‌کند (عکس ۸) و از این جهت با بوکازهای دفاعی غیر قابل عبوری که گرداگرد مزارع ارزن را احاطه کرده‌اند متفاوت است. این که مقتضیات ناهمواری و شرایط توسعه پوشش گیاهی طبیعی در ایجاد این قبیل پرچینها بسیار مؤثر افتاده مسأله‌ای است که با تراکم فوق‌العاده آنها در بیرون بشم تأیید می‌گردد. در بیرون بشم، سرزمین پر عارضه واقع در حاشیه و خارج از کلاردشت، در حاشیه مزارع توده‌های متراکمی از سنگ دیده می‌شود که توسعه پرچین را در منتهی‌الیه کشتزارها تسهیل می‌کند.

این سازمان جمعی در منظره روستائی گاهی حتی از مرحله دهات منزوی در گذشته است و در مواضعی که شرایط ناهمواری مقتضی بوده به صورت توافق‌هایی در مورد تناوب کشت میان آبادیهای مختلف تجلی

کرده است. و این وضع را بخصوص در بالادست دشت بردو جانب رودخانه سرداب رود، که آبادی‌ها در آن در پی یکدیگر قرار گرفته‌اند، می‌توان مشاهده کرد. یک چنین توافقی در تناوب کشت میان ده رودبارک و مهجیل وجود داشته است و اراضی واقع در پایین، نزدیک سرداب رود، از همان تناوبی تبعیت می‌کرده‌اند که زمین‌های واقع در بالا (یعنی واقع در بالا دست کاریز ملک‌شاه). این گونه توافق تا آبادی اوجابیت نیز تعمیم می‌یابد. بطوری که زمین‌های بالای اوجابیت که متصل به زمینهای پائین مهجیل است از یک نظام زراعی واحد پیروی می‌کنند (شکل ۱۲). در آن طرف سرداب رود چنین وضعی را میان اراضی چسبیده بهم دو ده‌مکا و ولول می‌بینیم.



ولی توافق در انتخاب یک تناوب مشترک میان آبادیهائی که اراضی زراعتیشان در دو جانب دشت قرار گرفته است وجود ندارد. مثلاً میان آبادیهای ولول و مکا از سوئی و اوجابیت از سوی دیگر هیچ نوع توافقی حاصل نیامده است. بطوری که در ۱۹۵۸، اراضی پایین ولول و مکا زیر کشت بوده در حالی که کشتزارهای اوجابیت در کنار رود تحت آیش قرار

داشته است. این امر نشان می‌دهد تا چه حد قرار گرفتن در حاشیه یک دامنه کوهستانی در توسعه نظام زراعی مؤثر می‌افتد. البته مثالهای دیگری هم اینجا و آنجا در اطراف دشت میان دو آبادی همسایه قابل ذکر است.

بدین گونه در عرض یک قرن ونیم، اراضی زراعتی کلاردشت از لحاظ تحول به مرحله نهائی تشکیلات جمعی دست یافته است. احتمال فراوان می‌رود که سازمان مزارع باز از زمان ورود کردها، با از میان برداشتن فضاهای آزادی که در آن رمه‌های طوایف گیلک هنوز به حیات خویش ادامه می‌داده‌اند آغاز شده باشد و انسان و حیوان ناگزیر گردیده‌اند تا تأمین معاش خود را از یک زمین واحد منتظر باشند. با این بیان شتاب تحولی که بر اثر برهم خوردگی دامنه‌دار وضعیت دموگرافیک حاصل آمده و موجب پیدایش سریع شرایط تکوینی نظام جمعی کشاورزی - دامداری گردیده است می‌تواند مورد سنجش و ارزیابی قرار گیرد. سرزمین کلاردشت از لحاظ قراین تاریخی دقیقی که ارائه می‌دهد بسیار پرمعنی است و زمانی که شرایط اساسی تحول در آن موجود بوده باشد می‌تواند اطلاع دقیقی درباره چگونگی آهنگ عمومی تحول مناظر روستائی به دست دهد. منظره روستائی در دشت کلار لاجرم به صورت نتیجه محتوم و منطقی تراکم شدید جمعیت‌های با منشأ گوناگون خودنمایی می‌کند.

دوم - زندگی دامداری کوهستانی

۱- دام‌های کوچک :

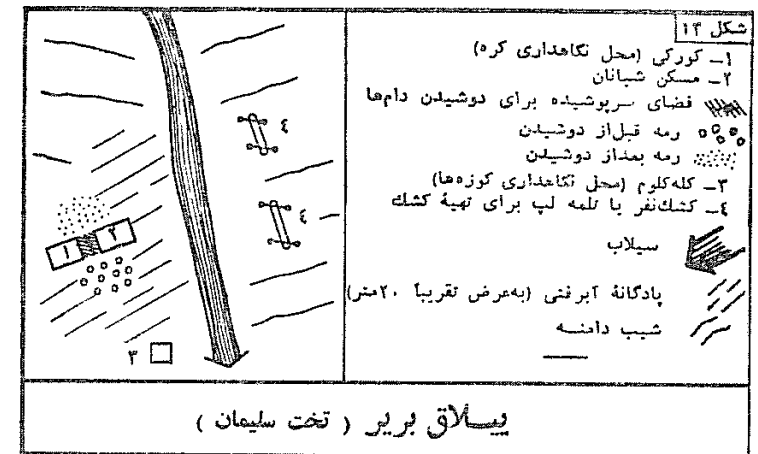
وجود اراضی کشاورزی غنی و وسیع در دشت، و کار فراوانی که این اراضی ایجاب می‌کرده است طبعاً به دامداری کوهستانی خصوصیتی جمعی بخشیده است. بهره‌برداری از دره‌های کوهستانی که از یک قرن ونیم

قبل در تیول رؤسای طوایف کرد و یا در تملك مالکان بومی بوده است دقیقاً در کادر سازمانی از نوع «کوهستان بزرگ» اداره می شده است. رمه‌هایی که رهسپار مناطق کوهستانی می شده‌اند دسته‌هایی بوده‌اند مرکب از صد تا صد و پنجاه گوسمنند. این گوسفندان را به شبانانی واگذار می کرده‌اند که یا از طرف مالکان بزرگ و صاحبان اراضی ییلاقی استخدام می شده‌اند و یا این که با گروهی از خرده مالکان دامدار قرارداد داشته‌اند. اجرت شبان به طور متوسط، از قرار سالیانه چهار تا پنج تومان برای هر رأس دام، بین ۴۰۰ تا ۸۰۰ تومان در تغییر بوده است. به علاوه مخارج خوراک و پوشاک و پای افزار شبان نیز به عهده مالک گله بوده است. شبانان مالکان بزرگ برای حیواناتشان از پرداخت حق مرتع تابستانی در ییلاق و حق چرای زمستانی برای چراگاههای واقع در کرانه‌های دریای مازندران که به وسیله مالکان بزرگ به اجاره گرفته شده است معاف بوده‌اند. این دام‌ها که عددشان گاهی به دهها رأس بالغ می‌گردد همواره همراه سایر دام‌ها به چراگاهها می‌روند. رمه‌های بسیار کوچک البته فاقد ارزش اقتصادی هستند و تنها در سطح سراسر ییلاق، یعنی در کادر یک دره مستقل و صاحب‌عنوان و غالباً دارای مالکی واحد است که گرد آمدن حیوانات (که عددشان به طور متوسط به دو تا چهار هزار رأس بالغ است) و تقسیم فرآورده‌هایشان اهمیتی اساسی می‌گیرد. دوشیدن شیر کلیه دام‌ها در محلی واحد و دوبار در روز - یکی از ساعت نه صبح تا ظهر و دیگر از ساعت سه تا شش بعد از ظهر - صورت می‌گیرد و حیوانات را در انتظار نوبت مدتی در زمین‌های سنگلاخی اطراف که بکلی از پوشش علفی خود عاری شده است نگاه می‌دارند. شیر همه میش‌ها را جمع و به صورت روغن تا آخر فصل حفظ می‌کنند. تقسیم فرآورده‌های دامی به هنگام جفت‌گیری، (که معمولاً در حدود

پانزدهم مردادماه تا اوایل شهریورماه صورت می‌گیرد و بره‌های نوزاد در دی‌ماه در قشلاق دریای مازندران متولد می‌شوند) و زمانی که دوره شیر دهی خاتمه می‌پذیرد آغاز می‌گردد. ابتدا سهم مالک ییلاق به عنوان حق مرتع از مجموع محصول کسرمی‌شود (مثلاً در سال ۱۹۵۸ در ییلاق بریر، ۲۱ ری ۱۲ کیلویی کره، که معادل ۲۵۲ کیلوگرام بوده به مالک مرتع رسیده است). پس آن‌گاه بقیه محصول را میان صاحبان دام‌ها قسمت می‌کنند. در این توزیع فرآورده‌های دامی شماره دام صاحبان احشام دخالتی ندارد. بلکه مبنای تقسیم بر حسب میزان شیر هر رمه در نخستین هفته شیردهی است که ضمن آن میش‌ها و بزهای هر صاحب رمه را به تفکیک می‌دوشند. پس از تقسیم نیز معمولاً صاحبان دام به ییلاق می‌آیند تا سهم خود را به پنیر تبدیل کنند. و این البته در صورتی است که تبدیل شیر به پنیر در ده صورت نگیرد. دوشیدن شیر و تهیه پنیر غالباً به عهده معدودی از شبانان است (در بریر مثلاً در ۱۹۵۸ از قریب به چهل شبان موجود هشت نه نفر انجام این‌ها را برعهده داشته‌اند) که نگاهداری دام‌های تحت نظر خود را به سایر شبانان واگذار می‌کنند. سازمان کار نیز مانند سازمانی که بر توزیع محصولات دامی نظارت دارد در سطح ییلاق دره و از نوع «کوهستان بزرگ» انجام می‌شود.

از اینروست که وضع کوهستان بسیار کم بر اثر مداخلات انسان دگرگون شده است. تأسیسات مربوط به دامداری به حد ناچیزی تنزل می‌کند. مثلاً در کوه‌های بریر در وسط یک پادگانه آبرفتی با عرض تقریباً بیست متر بر روی جدارهای کم و بیش هموار دره و بر فراز رودخانه سیلابی به‌دو بنای تقریباً اساسی برمی‌خوریم مرکب از کلبه‌هایی سنگی با بامی از چوب به نحوی که به هنگام زمستان بتوان پیاده‌اش کرد. این دو بنا یکی

«کوزکی Kourki» محل نگاهداری کره است و آن دیگری سرپناهی برای شبانانی که به دوشیدن شیر و تهیه کره و پنیر می پردازند. میان این دو بنا راهروی تنگ و سرپوشیده ای قرار دارد که در آن دامها را می دوشند. ابتدا حیوانات را به این دالان تاریک هدایت می کنند. در آنجا آنها دوشیده می شوند و از نو در طرف دیگر بخش می گردند. اندکی دورتر محل نگاهداری کوزه هاست که به آن «کله کولوم Kala Kouloum» می گویند. این محل که کوزه ها را تمام زمستان در آن حفظ می کنند باهی مقاوم تر دارد تا پوشش



برف زمستانی را بتواند تحمل کند. در آن سوی سیلاب، بناهای ابتدائی دیگری است بنام «کشک نفر Kachg-é-nefar» که اختصاص به تهیه کشک دارد که نوعی گرد خشک شده پنیر است و آنرا از دوغ می گیرند و سپس در آفتاب خشک می کنند. این بنا مرکب از تیرهایی است عمودی و بروی آن تیرکهایی نیمه استوانه ای از تنه بلند درختان به طور افقی بنام «تلمه لب Talm-é-lap» قرار می دهند. غیر از آنچه آمد، هیچ بنای

دیگری که ساخته دست انسان باشد در کوهستان به چشم نمی خورد. شبانانی که باره ها مشغولند عموماً شب را زیر آسمان در گودی سنگی در پناه روانداز بلند تمدیشان به صبح می رسانند.

با این حال بخش های مختلف چراگاهها اثر بسیاری جهات متمایزند و بر صحرایی که برگرداگرد کلبه های ابتدائی تهیه فرآورده های دامی گسترده شده است مقرراتی دقیق حکومت می کند. دامها را از انواع گوناگون به اقتضای تقویم تولید مثل و دوره شیردهی شان از قسمت های دور از هم گرد می آورند و آنها را در بخش بزرگی از اوقات اقامتشان در ییلاق به سه دسته بزرگ تقسیم می کنند. دام های شیرده، یعنی میش و بز را به مساعدترین چراگاهها که به فاصله ای نسبتاً کوتاه برگرد کلبه ها حلقه زده اند می فرستند. حیوانات غیر شیری عقیم و همچنین دام های جوان سالی را که در زمستان پیش زاده شده اند و به هنگام صعود به ییلاق از مادرانشان جداایشان کرده اند به مراتع فقیرتر روانه می سازند. مثلاً دره بلند و سنگلاخی خرم دشت که به هزارچم می رسد ییلاق دام های غیر شیری است. در حالی که ییلاق دام های شیری دره بریر است. دسته سوم که قوچها و بزهای نر باشند تا وقت جفت گیری جدا از کله نگاهداری می شوند و هنگامی هم که به گله راهشان می دهند قبلاً برخی بزهای نوسال را که قدرت تحمل زایمان در بجهوه سرمای زمستان را ندارند از گله جدا ساخته اند. اجتماع این بزهای جوان سال با بزهای نر در نیمه اکتبر، یعنی درست قبل از آغاز فرود به جانب دشت، صورت می گیرد. بهر حال این گروه از دامها، که هیچگاه عددشان از عَشْر مجموعه گله تجاوز نمی کند، رمه جداگانه ای تشکیل می دهند که در فاصله ۱۵ اوت تا ۱۵ اکتبر هنوز اندکی شیر تولید می کنند. بنابراین در پایان فصل، یعنی در انتهای دوره

اساسی شیردهی و تقسیم فرآورده‌های دامی هنوز سه‌گروه اساسی از دام در منطقه وجود دارد. در این ایام حیواناتی که دوره شیردهی آنان بسر رسیده است به دام‌های عقیم که در دره‌های مرتفع‌تر بسر می‌برند ملحق می‌گردند و چراگاههای اطراف کلبه‌ها که از این پس بطور محسوسی کم‌پشت‌تر شده‌اند به آخرین دام‌های شیرده تفویض می‌گردد^{۱۰۲}.

آهنگ مهاجرت فصلی نیز - البته با چند روز پیشرو پس که طبیعتاً مربوط به تغییرات شرایط اقلیمی سالیانه است - از پیش به خوبی معین گردیده است. در خود ییلاق موعده اصلی مهاجرت، بطوری که گذشت، عبارت است از زمان جفت‌گیری دام‌ها و تقسیم فرآورده‌های دامی در آخرین روزهای مرداد (۱۵ تا بیستم اوت). صعود به جانب ارتفاعات ییلاقی در نخستین نیمه اردیبهشت (۲۰ آوریل - ۵ مه) صورت می‌گیرد. با این حساب گله‌ها یک‌ماه و نیم را در نخستین اشکوب ییلاقهای بهاری در دره سرداب رود، واقع در ناحیه جنگلی می‌گذرانند، آنجا که وجود کلبه‌های چوبی آشکارا مبین توقف رمه‌ها است (اکاپل بدین صورت ییلاق بهاری دره شهر زمین است و ولی کلات ییلاق بهاری دره بریر). درپاره‌ای زمین‌های این ییلاق

۱۰۲- در نیمه سپتامبر در منطقه وندرابان - بریر، در ارتفاع ۲۱۰۰ تا سه هزار متر

به تیره‌های نباتی زیر برخورداریم :

Artemisia absinthium, *Beta lomatogona* F. M., *Brassica* sp., *Campanula* sp., *Chenopodium vulvaria* L., *Lepidium sativum*, *Malva neglecta* *Medicago* sp., *Mentha Sylvestris* L. var. *Stenostachys* Boiss., *Plantago major* L., *Poa annua* L., *Poa bulbosa* L., *Ranunculus* sp., *Silene* sp., *Thymus Kotschyanus* Boiss. et Hoh *Trifolium pratense* L., *verbascum* sp. و در خرم‌دشت در ارتفاع ۲۷۰۰ متر به :

بهاری که بخوبی کود دیده‌اند شبانان به کشت سیب‌زمینی اقدام می‌کنند برداشت محصول، که بدان چندان امیدی نمی‌توان بست، به بازگشت مجدد به این اراضی به هنگام فرود موکول می‌گردد^{۱۰۳}. در نخستین روزهای تیرماه که حدود بیستم‌ماه ژوئن باشد گله‌ها به ییلاق‌های فوقانی صعود می‌کنند. فرود بزها در نیمه اول ماه مهر (۲۱ سپتامبر - ۵ اکتبر) و فرود گوسفندان اندکی دیرتر، تا نزول نخستین برف‌ها انجام می‌شود. گوسفندها گاهی پانزده روز پس از ریزش اولین برف به طرف پایین حرکت می‌کنند. گله بزها دوسه هفته‌ای را در حول و حوش آبادی، در تپه‌های اطراف می‌گذرانند. در حالی که گوسفندان قبل از فرود به جانب اراضی قشلاقی، که تا اواخر ماه مهر خاتمه می‌پذیرد، فقط چند روزی فرصت دارند که در تپه‌های حوالی دهکده بمانند.

و اما چراگاههای زمستانی که دور رفت و آمد دام‌های کوچک را تکمیل می‌کند در جنگل‌های کرانه‌های دریای مازندران واقع شده است و توسط صاحبان رمه‌های بزرگ از مالکان آنها به اجاره گرفته می‌شود. تا وصول به این مراتع زمستانی، احشام دوسه روز را در راه می‌گذرانند. گله‌های آبادیهای واقع در بلندترین ارتفاعات از طریق کوره‌راههای رمه‌گردانان که از ساحل چپ سرداب رود می‌گذرد خود را به این چراگاه می‌رسانند. چراگاههای قشلاقی در کرانه دریای مازندران پراکنده است و محل استقرار آن بلافاصله پشت منطقه شالیزارهاست. مثلاً اوسکول اوسر، قشلاق دام‌های حسن کیف و بخش از احشام توی دره است. در پشت کلار آباد، گردکوه قشلاق دهکده‌های ولول، توی دره و او جابیت است. در همین ناحیه واشکه سر، قشلاق مهجیل

۱۰۲- آخرین حد کشت سیب‌زمینی و گندم نزدیک چایخانه وندرابان، در محل تلاقی

دره بریر و دره خرم‌دشت در ارتفاع ۲۰۰۰ متری قرار دارد.

قرار دارد .

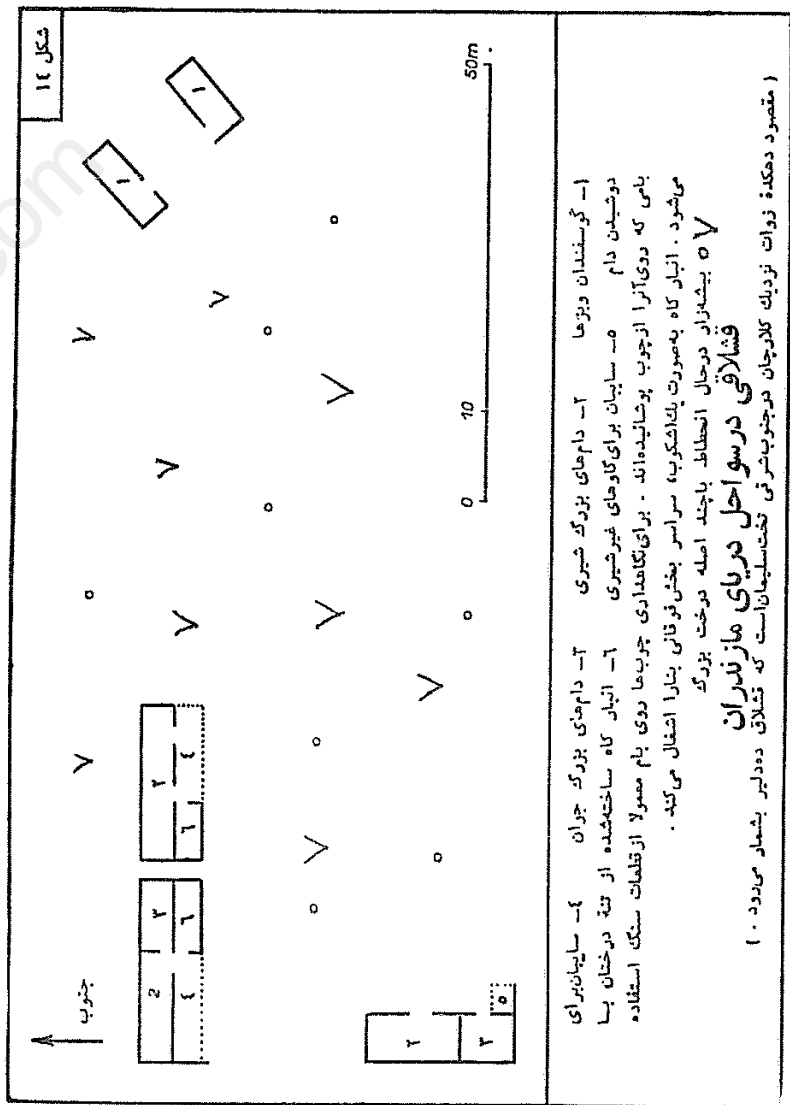
مناطق قشلاقی دیگری هم هستند که در ناحیه کوهستانی در فاصله ۱۵ تا ۲۰ کیلومتری دریا پراکنده شده‌اند. مثلاً پل زغال در دره چالوس رود قشلاق بخشی از رمه‌های قلعه نو و سنار و سیله و عده‌گاه زمستانی پیش‌انبار واقع در ساحل چپ سرداب رود است. اون‌آباد که میان چالوس رود و سرداب رود قرار دارد قشلاق زمستانی کلیه رمه‌هایی است که از کردیچال می‌آیند. به علاوه بخشی از رمه‌هایی که از قلعه نو و سنار می‌آیند زمستان را در اون‌آباد می‌گذرانند. مقصد گله‌ها بر حسب میزان اجاره‌ای که از طرف مالکان چراگاهها مطالبه می‌گردد ممکن است تفاوت کند. مثلاً در ۱۹۵۸ گله‌هایی که از اوجایت می‌آمده‌اند به عوض قشلاق گردکوه به خان‌بشم واقع در همان منطقه رفته‌اند. احشام بزرگ مالکان کرد رودبارک را معمولاً رسم بر آن بوده است که به قشلاق حوالی کلارآباد و تیرلوت سر بروند. ولی به عهد سلطنت پهلوی که خوانین کرد به حوالی شیراز تبعید و ناگزیر گردیدند تا قبل از عزیمت احشام خود را به قیمتی نازل به رعایای خود واگذار کنند حوزه رمه‌گردانی زمستانی به نحو محسوسی محدودتر شد و در منطقه خرم‌سر، در فاصله چهار ساعت راه از ساحل دره متوقف ماند. ابنیه مخصوص پرورش دام در بخش قشلاقی بهرحال بسیار ابتدائی و مختصر است. «گاو سراها» «گوسفند سراها» را از تنه درختان و یا بهتر از الوار می‌سازند و بام آنها را از چوب‌هایی که به وسیله سنگ ثابت مانده‌اند می‌پوشانند. ذخیره قوت دامها علفهایی است که شبان مسؤل حفاظت چراگاه در فصل تابستان جمع‌آوری می‌کند. به علاوه گاهی اندکی غله را که در همان حوالی خریده‌اند باین منظور اختصاص می‌دهند. اگر برگ درختان هم به گیاهان علوفه‌ای افزوده شود دیگر دامها از لحاظ

خوراک در مضیقه نیستند^{۱۰۴}. بهرحال از نخستین روزهای سال ایرانی، یعنی از اواخر مارس، بازگشت گله‌ها به جانب ارتفاعات آغاز می‌گردد. رمه‌ها نزدیک به یک ماه در حوالی آبادی باقی می‌مانند و آنگاه، در اواخر ماه آوریل، رهسپار اشکوب‌های زیرین بیلاق‌ها می‌گردند.

معینا همه رمه‌دام‌های کوچک بدین منوال به قشلاق‌های ساحلی روی نمی‌آورند و گاهی اوقات ترجیح می‌دهند تا زمستان‌ها را در ناحیه جنگلی واقع در مجاورت دهکده‌ها و در عمق دره‌های محفوظ بسر آورند. در رودبارک از قریب چهار هزار رأس دام کوچک متعلق به ده، در حدود ۵۰۰ رأس زمستان‌ها را در قشلاق‌های متعلق به دودهبان گیل رودبارکی می‌گذرانند. این قشلاق‌ها که در سه چهار کیلومتری بالای آبادی در دره سرداب رود قرار گرفته است دارای دو آغل بزرگ مشترک است که در یکی ۳۰۰ رأس و در آن دیگری ۲۰۰ رأس دام جای می‌گیرد. رسم رایج در کلیه روستاهای حاشیه کلاردشت مشابه و یکسان است. بدین معنی که غالباً رمه‌های کم‌اهمیت‌ترین خرده مالکان، زمستان‌ها را در آبادی می‌گذرانند. در حالی که مالکان معتبر تر ناگزیر دام‌های خود را به نوعی رمه‌گردانی در مناطق دور دست می‌فرستند. با این همه گذراندن زمستان در ده در بخش بیرون بشم

۱۰۴- در بیلاق زوات که در شکل ۱۴ آمده است مادر زیر پوششی از درختچه‌ها از نوع *Sambucus ebuscus* L, که غیر قابل مصرف بوده‌اند تیره‌های نباتی زیر را تیز داده‌ایم: *Albizia julibrissin*, *Coronilla varia* L., *Poa nemoralis* L., *Polygonum nitens* Huds., *Pteridium* (L.) Kuhn., *Setaria viridis* (L.) p. de Beauv., *Verbena officinalis* L.,

و از میان درختان *Abutilon avicennae* Gaertn و دونبونه بسیار عالی از *Gleditschia caspica* با ذخیره بسیار فراوانی از برگ به چشم می‌خورده‌اند.



از اسفن قلعه به بعد (ودر کیوتیر، در سنگسرك وشهیر و کرکال و هردانکو وغیره)، یعنی ازجائی که ارتفاع کم‌تر از ... متر از شدت سرمای زمستانی می‌کاهد، تعمیر می‌یابد.

توسعه جغرافیائی نظام دامداری، بدان‌سان که وصف آن گذشت، و جهاتی که مهاجرت رمه‌ها متوجه آنست متأثر از پراکندگی جمعیت‌های کرد وبومی در رابطه با وضع ناهمواری است. توجهی به نقشه شکل ۱۰ که مبین خط‌سیر اساسی جابجائی گله‌هاست امکان می‌دهد تا بتوان به برخی ملاحظات اجمالی در این باب دست زد:

۱- قبل از همه فقدان هر نوع مهاجرت‌های دامداری و عدم وجود تقریبی دام‌های کوچک است در برخی از دهکده‌های واقع در پایین دست دشت (مانند آبشدانی، ولید، تاب قلعه، بازارسو، تورسو، پافله کلاردشت) که نسبت به ارتفاعات بلند از همه دورتر قرار دارند. در دهکده‌های دیگر نیز دام‌های کوچک در حال انحطاط‌اند و برای اقامت در ییلاق‌هایی که در آن رمه‌ها از لحاظ شماره به حدنهایی تراکم خود رسیده‌اند بیش از پیش بادشواری روبرو می‌گردند. وضع تالوچال که سابق بر این گاوهایش را به ییلاق سنگسرك می‌فرستاده است در این میان شایان توجه است. امروز دیگر جایی برای این گاوها وجود ندارد زیرا که رمه‌های توری دره و مکارود بکلی جای آنها را اشغال کرده‌اند. تنها یک نفر از ساکنان تالوچال هنوز هم دام‌های خود را به ییلاق شهر زمین، که در فاصله‌ای بسیار دورتر از سنگسرك قرار دارد، می‌فرستد. این کمبود، هر چند به‌طور استثنائی، گریبانگیر دهکده‌های بالا دست هم هست. مثلاً مکا از جمله آبادی‌هایی است که تقریباً فاقد دام‌های کوچک است. تنها یک دامدار که صاحب ۶۰ تا ۷۰ راس دام است موقف گردیده احتشام خود را به چراگاه تابستانی اشکوب تحتانی واقع در منطقه جنگلی،

یعنی به رضاکش که متعلق به بزرگمالک گیل دهکده همسایه رودبارک است بفرستند .

۲- باین همه پاره‌ای از دهکده‌های بخش پایین دست کلاردشت هنوز هم دام‌های کوچک خود را در تابستان به ییلاق‌هایی که مالکان آنها در آبادیهای بالادست سکونت دارند می‌فرستند. بدین منوال، سوای دهکده‌های واقع در همسایگی ییلاقها، کردیچال‌رمله‌های خود را به ییلاق سنگسرك روانه می‌کنند؛ کرده‌حله، باز کردیچال و خیلی دورتر کلامحله و سما احشام خود را به ییلاق شهرزمین می‌فرستند؛ حسن کیف، مکارود، کلامحله و کردیچال باییلاق خوش آبکش، آبادیهای توی دره، قلعه‌نو، سنار، چلاجور باییلاق گورت، حسن کیف و کم‌ویش گاهی همه دهکده‌های واقع در پایین دست کلاردشت با ییلاق بریر مرادده دارند .

۳- ازدحام فوق‌العاده گله‌ها در مناطق دور دست که امکان استقرار زندگی دامداری را در پایین دست دشت فراهم می‌آورد باین همه در برابر تراکم شدید دام‌هایی که از آبادی‌های نزدیک تابستان‌ها را به ییلاق می‌روند بسیار در اقلیت بوده است. مثلاً قریب به تمامی ۴۰۰۰ راس دامی که تابستان را به ییلاق سیدیم می‌آمده‌اند از دهکده پیش‌انبار بوده‌اند. در حالی که ییلاق زیم وعده‌گاه تابستانی گله‌های ولول بوده است. رمله‌های متعلق به ده رودبارک نهم ۴۰۰ تا ۵۰۰ راس دامی را شامل بوده است که تابستانها را به ییلاق بریر و خرم‌دشت می‌رفته‌اند. همه ۲۵۰۰ راس دامی که چراگاه ییلاقیشان در اکیل بوده است از دهکده مهجیل می‌آمده‌اند و چراگاه تابستانی ۲۵۰۰ راس دام‌های دهکده‌های توی دره و مکارود، ارتفاعات سنگسرك بوده است. در مقابل چراگاههای ییلاقی شهرزمین و خوش آبکش و گورت مورد استفاده رمله‌های دهکده‌های مختلف است. باین همه برتری عددی

دام‌هایی که از بخش بالادست به این ییلاقها می‌آیند کاملاً آشکار است. باین بیان در کلاردشت دو تمایز منطقه‌ای کاملاً قابل توجه است. بدین ترتیب که بخش بالادست، که بیشتر دامپرور باقی مانده، در تضاد بارز باناحیه پایین دست است که بیشتر کشاورز است. غرض از این بیان آن نیست که آبادیهای پایین دست بکلی از دامپروری بریده‌اند. مثلاً اسفن قلعه دام‌های کوچک خود را تابستان‌ها به ریوت می‌فرستند که کاملاً در شرق توده بزرگ کوهستانی، در بالای مرزن آباد قرار دارد و فاصله آن تا ییلاق گورت تقریباً سه ساعت راه پیمایی است و در واقع شرقی‌ترین گروه بزرگ ییلاق‌های کرد را تشکیل می‌دهد. به علاوه بسیاری از دهکده‌های واقع در بیرون بشم وضعی مشابه اسفن قلعه دارند. باین همه این چراگاههای تابستانی واقع در دامنه شرقی در مقایسه باییلاقهای وسیع حوضه سراب رود که هر سال رویهمرفته ۲۵ هزار راس دام مناطق اطراف را می‌پذیرد^{۱۰۵} کم‌وسعت و از لحاظ تغذیه دام کم‌ارزش تر است .

این جهت‌گیری عمومی مهاجرت‌های دامی به طور کلی ثابت است و لااقل در دهکده‌های واقع در بالادست که فعالیت‌های دامی در آنها اهمیت دارد هر سال منظمًا تکرار می‌گردد. در حالی که در آبادیهای واقع در پایین دست رمله‌ها هر طور که بتوانند می‌چرند. کمتر اتفاق می‌افتد که نقارها و منازعات رایج در دهات این سیرکلی را برهم‌زند. باین همه در سال ۱۹۵۸، مالک چراگاههای ییلاقی بریر که مقیم دهکده رودبارک بوده است

۱۰۵- توزیع این دام‌ها میان ییلاق‌های مختلف به شرح زیر بوده است: در شهرزمین ۶۰۰۰ راس، در سیدیم ۴ هزار راس، در بریر ۴ هزار تا ۴ هزار و پانصد راس، در اکیل ۴ هزار و پانصد راس، در کورت ۲ هزار تا ۲ هزار و پانصد راس، در خرم‌دشت ۲ هزار تا ۳ هزار راس و در سنگسرك ۲ هزار راس .

مانع از آن شد که ۷۰۰ رأس از احشام ده اخیر به بریر بروند و جای آنها را به رمه‌های اوجابیت داد که سابقاً مشتری بیلاق مجاور شهر زمین بوده‌اند تا از این رهگذر ایجاد رقابتی کرده باشد. و بسیار احتمال دارد که بیلاق شهر زمین آن بخش از رمه‌های رودبارک را که بدین طریق از بیلاق بریرانده شده بودند بمنظور مقابله به مثل بپذیرد.

۲- دام‌های بزرگ :

دامنه مهاجرت دام‌های بزرگ به مراتب از آنچه در مورد دام‌های کوچک آمد محدودتر است. اکثریت بسیار بزرگی از دهقانان جز چند رأس دام شیری ندارند که آنها را مدام در آبادی نگاه می‌دارند و از سپردن آنها به شبان ابا می‌ورزند. تنها مالکان عمده که صاحب ۱۰ تا ۲۰ رأس گاو هستند برای حفاظت دام‌های بزرگ شیری خود چوپانی استخدام می‌کنند و این چوپان دام‌ها را در بالای ده، البته نه در چراگاه‌های بلند که محل تردد دام‌های کوچک است بلکه در ته دره‌های پر علف ناحیه جنگلی مجاور به چرا می‌برد. بدین قرار در حال حاضر در رودبارک تنها چهار نفر (۳ نفر ایل، و یک نفر گیل) هستند که دام‌های بزرگ خود را به بیلاق‌های پایین، واقع در دره سرداب رود، در زیر مراتع بهاری گوسفندان (اکاپل) می‌فرستند و هرگز اتفاق نمی‌افتد که این احشام به مراتع بهاری گوسفندان برسند. بزرگترین مالک دام‌های کوچک ده رودبارک که کردی است صاحب مراتع بیلاقی در ارتفاعات بلند از زمره چهار نفر مذکور نیست و از شش سال قبل از این نوع مهاجرت صریح نظر کرده و در همان حال کوشیده است تا دام‌های بزرگ خود را از سر باز کند. از چهار نفری که نام بردیم تنها یک نفر به اتفاق اعضای خانواده خود دست به کوچ تابستانی می‌زند و سه نفر دیگر

خانواده‌های خود را در ده باقی می‌گذارند تا به کارهای مزرعه سرگرم باشند و خود به تنهایی با دام‌های خویش به منطقه جنگلی می‌روند تا به دوشیدن شیر - که دوز در میان صورت می‌گیرد - و تهیه فرآورده‌های دامی پردازند. مالک بزرگده، زمانی که احشام خود را به خارج از ده می‌فرستاده است، یک گاوچران در استخدام داشته است. تاسیسات مربوط به این نوع دامداری بسیار ابتدائی و مختصر و عبارت بوده است از یک کلبه کوچک برای محافظت گله‌ها و یک فضای محصور سرباز برای دام‌ها که در اطراف آن در شب‌های خنک ماه مه هنوز آتش روشن می‌کرده‌اند. دام‌های بزرگ بالغ مطلقاً در هوای آزاد بسر می‌برند.

بدین قرار حرکت تابستانی گله‌های بزرگ از اوایل ماه مه تا انتهای ماه آوریل انجام می‌گیرد. بهره مالکانه‌ای که در ازای استفاده از مراتع تابستانی پرداخت می‌گردد معادل یک کیلوگرام کره است برای هر رأس دام بزرگ. در زمستان دام‌های بزرگی را که دست به کوچ تابستانی می‌زنند و شماره آنها بکلی از امکانات تغذیه ده خارج است باره دام‌های کوچک به کوچ زمستانی در مراتع قشلاقی می‌فرستند و به شبان گوسفندها و بزها می‌سپارند. در ده خوراک دام‌های بزرگ، در روزهایی که نمی‌توانند خارج شوند، عبارت از کاه گندم است. در حالی که علوفه‌هایی با ارزش غذایی بیشتر مانند علوفه‌های مصنوعی، کاه ارزن، سبوس، علف‌هایی که در اواخر ژوئن باداس از جنگلهای انحطاط یافته و ته دره‌های واقع در ناحیه جنگلی بریده و تا آخر زمستان نگاهداری می‌شود به مصرف تغذیه دام‌های کاری به هنگام فصل کاری رسانند.

اگر مهاجرت دام‌های بزرگ شیری محدود به محدودی رمه‌های بزرگ است در عوض دام‌های بزرگ بدون شیر قابلیت تحرک بیشتری دارند.

دام‌های باربر یک‌ماه تا یک‌ماه‌ونیم، یعنی از نیمه دوم ژوئن تا اواخر ژوئیه بدون محافظ و آزادانه به ییلاق می‌روند و در مقابل حق مرتعی معادل سه تومان برای هر رأس دام به صاحبان چراگاهها پرداخت می‌شود. و اما گاوان نر به ییلاق‌های کم‌ارتفاع فرستاده می‌شوند. موعده حرکت آنها، هرگاه ضرورت بذرافشانی بهاری در میان نباشد، تقریباً از بیستم آوریل شروع می‌شود و مدت توقف آنها تا بیستم اوت طول می‌کشد. و اگر بخواهند بذر بهاره بریزند موعده حرکت آنها موکول می‌شود به بیستم مه. از رمه گاوان نر نیز کسی مراقبت نمی‌کند و در محل معتقدند که حیوانات وحشی را یارای حمله به آنها نیست. فرود این دام‌ها برای شخم به بعد از کوبیدن غله که منحصرآ به وسیله اسب صورت می‌گیرد موکول می‌شود. حق مرتع برای این‌گونه دام در حدود ۵ تومان برای هر رأس دام است.

توصیفی که از زندگی دامداری دام‌های بزرگ در آبادی رودبارک به عمل آمد تقریباً برای کلیه آبادیهای واقع در حاشیه دشت که تقریباً همگی فضاهائی مشابه در منطقه جنگلی در اختیار دارند صادق است. عدم تعادلی که به وجود آن در مورد دام‌های کوچک، میان دهکده‌های بالادست و پایین دست اشاره شد در اینجا وجود ندارد و بیشتر موقعیت مناطق دامپرور در کنار بخش ساحلی است که بدون توجه به ارتفاعات مجاور موجب توسعه مهاجرت‌هائی مشابه می‌گردد. بطور خلاصه مهاجرت تابستانی دام‌های بزرگ با همه این که محدودتر از مهاجرت دام‌های کوچک است منظم تر و یکنواخت تر است.

سوم - اربابان کوه و بزرگران دشت: مطالعه‌ای در

محیط اجتماعی و توازن سنتی کلاردشت

۱- رژیم زمین‌داری:

رابطه میان منابع کشاورزی دشت و زندگی دامداری کوهستانی از بسیاری جهات، بطوری که دیده شد مربوط است به تباین جمعیتی میان کردها و گیل‌ها و تضاد منطقه‌ای میان دهکده‌های بالا دست، واقع در دشتی کم‌وسعت، و آبادیهای پایین دست که فاقد دام‌های کوچک ولی صاحب اراضی زراعی وسیعی هستند. تأثیر این رابطه هر چند بصورتی ناکامل در سازمان اجتماعی منطقه نیز ظاهر می‌گردد. جامعه کرد از لحاظ سلسله مراتب اجتماعی بی‌نهایت گسترده‌تر است. اساس این جامعه را مالکیت بزرگ اراضی ییلاقی و رمه‌های احشام تشکیل می‌دهد. در مقابل برابری در جامعه روستائی بومی کهن‌ریشه‌تر و نسبتاً بیشتر است. البته جامعه اخیر فاقد مالکیت‌های بزرگ نیست ولی مالکیت‌های خرده نیز همپای آن در توسعه بوده است.

شالوده جامعه کرد با شرایط اولیه اعطای زمین در رابطه قرار می‌گیرد. مالکیت نهائی اراضی ییلاقی به رئیس قبیله تفویض می‌گردیده و بعدها نیز منحصرآ در میان اولاد وی باقی می‌مانده است. امروز (۱۹۵۸) ییلاق‌های بزرگ سنگسرک، شهر ژمین، خوش‌آبکش، بریر، خرم دشت، گورت و اکیل متعلق به پنج مالک است. نتیجه عادی این امر تفوق بی‌چون و چرای دام‌های کوچک مالکان بزرگ است که شماره آنها را تنها امکانات اجاره اراضی قشلاقی محدود می‌کند. مثلاً در بریر ربع ۴۰۰ داهی که تابستانها به ییلاق می‌آیند متعلق به صاحبان چراگاههای تابستانی است

که در رودبارک اقامت گزیده‌اند. و یا در اکیل چهارپنجم ۲۵۰۰ رأس دامی که به کوچ تابستانی آمده‌اند از آن مالکان مقیم مهجیل است و دهقانان خود دام بسیار کم دارند و اگر اضافه شود که بیلاق سیدیم نیز متعلق به یک بزرگ مالک گیل مقیم پیش‌انبار است که به علاوه تملک بخشی از اراضی قشلاقی دهرا نیز به اختیار دارد، آنگاه ملاحظه خواهد شد که در قلمرو دامداری اصل تمرکز در مالکیت زمین قانونی کلی و نافذ است. تنها یک بیلاق کوچک است که در تملک ساکنان ده قرارداد و آن بیلاق زینه است که محل تردد رمل‌های ولول است. کوتاه سخن می‌توان گفت که لااقل نیمی از ۲۰ تا ۲۵ هزار رأس دامی که تابستان‌ها در چراگاههای بیلاقی جمع می‌شوند به مالکان اراضی کوهستانی تعلق دارند.

در برابر نفوذ کامل بزرگ مالکی در اراضی کوهستانی در عوض تساوی چشمگیری از لحاظ امکان بهره‌برداری از این اراضی به وسیله شبانان وجود دارد. بزرگ مالک کرد در استفاده از قلمروش تعصب عمومی نشان نمی‌دهد. برای بهره‌برداری از چراگاههای تحت تملک او کافی است که داوطلب توانائی پرداخت حق مرتع داشته باشد. مثلاً از ۴۰ شبان ده رودبارک ۲۵ نفر گیل و ۱۵ نفر ایل بوده‌اند. بنابراین امر دامداری در جامعه کرد پیش از آن که متکی به مردم باشد متکی به اربابان است.

به عکس اهمیت خوانین کرد در قلمرو کشاورزی بمراتب محدودتر می‌شود. در این قلمرو این خوانین نه تنها در برابر بزرگ مالکان گیل درخششی استثنائی ندارند، بلکه اهمیت املاکشان نیز از آنچه که در تملک دهقانان است بطور محسوس کمتر می‌باشد. مثلاً در رودبارک برجسته‌ترین خانواده کرد مالک ۵۵ هکتار اراضی مزروعی است و یک مالک گیل ۴ هکتار زمین دارد و مجموع املاک تحت اختیار دهاقین به ۹۰

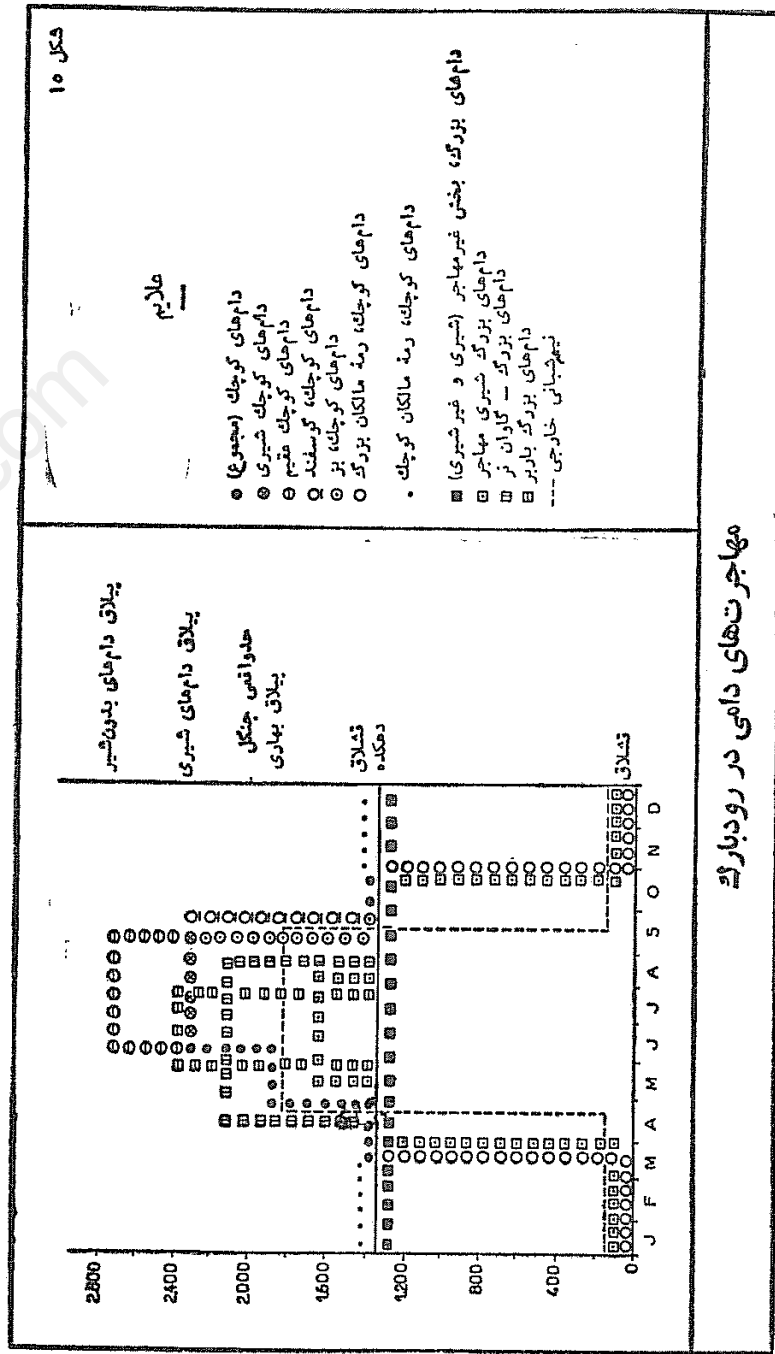
هکتار می‌رسد که بطور متوسط به قطعات ۱ تا ۲ هکتاری تقسیم گردیده است. در مقابل لااقل سی خانوار (که عموماً از طالقانی‌ها تشکیل می‌شوند) مطلقاً از تملک زمین محروم مانده‌اند. یادآوری کنیم که از ۱۳۹ خانواده ساکن رودبارک ۵۰ خانواده کرد، ۱۰ خانواده ترک، ۵۱ خانواده گیلک، ۲۰ خانواده طالقانی و ۸ خانواده بامنشائی متفرق بوده‌اند (شکل ۱۱). اراضی مزروعی ده، واقع در بلندترین بخش علیای دره سرداب رود، که و بیش محدود است. در عوض در بخش بزرگی از کلاردشت شرایط مناسب‌تر بنظر می‌آید. در اوجابیت ۵۰ هکتار زمین بزرگ مالکی و ۱۰۰ هکتار اراضی دهقانی وجود داشته است. همین نسبت در اراضی مهجیل رعایت شده است. دهکده‌های همسایه ولول و مکا بطور کامل قلمرو خرد مالکان بوده است. در مکا رود و توی دره مالکیت بزرگ و کوچک هردو وجود داشته است. در پائین کلاردشت وضع ظاهراً آنچه آمد تفاوت چندانی را نشان نمی‌دهد. در لاهو خرده مالکی غلبه دارد و در کردیچال بزرگ مالکی و خرده مالکی باهم آمیخته است. بنظر می‌رسد که در سرزمین ناهموار بیرون بشم نیز - که ما موفق نشدیم به دقت آنرا مطالعه کنیم - خرده مالکی خارج از محدوده مناطق کردنشین و لااقل در سنگسرك و شهری و بنفشه ده در اکثریت بوده باشد.

بهرمنوال بهره‌برداری مستقیم از زمین در املاک بزرگ، جز در پاره‌ای آبادیهای واقع در پایین دست که یک یادو تراکتوردارند، استثنائی است. ظاهراً خوانین کرد عنایتی به جانب این نوع بهره‌برداری نشان نمی‌دهند. اشتغال خاطر عمده اینان را کوهها تشکیل می‌دهد که منشاء قدرت و در عین حال شکارگاه مورد علاقه آنهاست. شرایط مزارعه که بر روابط تولیدی حکومت می‌کند نسبتاً معقول و قابل تحمل است.

مالك زمین نیمی از بندر را در اختیار می‌گذارد و بزرگ‌تر حیوان و ابزارشخم و شیار و نیمی دیگر از بندر را و محصول به‌نحو مساوی بین دو طرف بهره‌برداری تقسیم می‌گردد. بنابراین تضاد در طبقات اجتماعی به تباین در اشتفالات دامداری و کشاورزی افزوده نمی‌شود. همان‌گونه که بزرگ‌تر مالك بدون حشم وجود دارد به‌همان‌گونه به‌مالکان اراضی کوهستانی برخورد می‌شود که برعم آنان اشرافیت تنها و تنها در اشتغال به دامداری خلاصه می‌گردد. و همانطور که در طبقهٔ فرودست به‌شبانانی برمی‌خوریم که روزیشان را در مراتع ارباب جستجو می‌کنند همان‌گونه بزرگرانی وجود دارند که معاششان از قبیل اراضی بزرگ‌مالکان بومی می‌گذرد. و اما در قلمرو دامداری بهره‌برداری کاملاً مستقل، سوای مورد برخی مالکان بزرگ اراضی بیلاقی، وجود ندارد. در صورتی که این امر در قلمرو کشاورزی بسیار فراوان است. با این‌بیان به‌طور خلاصه جامعه دامدار به‌سلسله مراتبی متعددتر تقسیم شده‌است.

۲- مسکن روستائی :

گونه‌گونی در ساخت‌های اجتماعی به‌دقت در منظره و در شالودهٔ مسکن روستائی چهره می‌نماید. با این‌همه مواد و مصالحی که در ساختمان خانه بکار گرفته می‌شود در همه‌حال یکنواخت باقی می‌ماند. همه‌جا در حاشیهٔ دشت در بنای خانه‌ها تیرچوب ضخیمی بکار می‌روند که فاصلهٔ میان آنها را به‌گل مسدود می‌سازند. در منازل مرفه، نمای خارجی و داخلی خانه‌ها از قشری از آهک می‌پوشانند و درخانه متعلق به طبقات تهی‌دست دیوارهای گلی از برك آهک عاری هستند. بام‌ها پوشیده از قطعاتی از چوب است. در پایین‌دست و مرکز دشت نسبت خانه‌هایی که با چینه ساخته شده‌است فزونی می‌گیرد. ولی هنوز در سراسر کلاردشت و بیرون



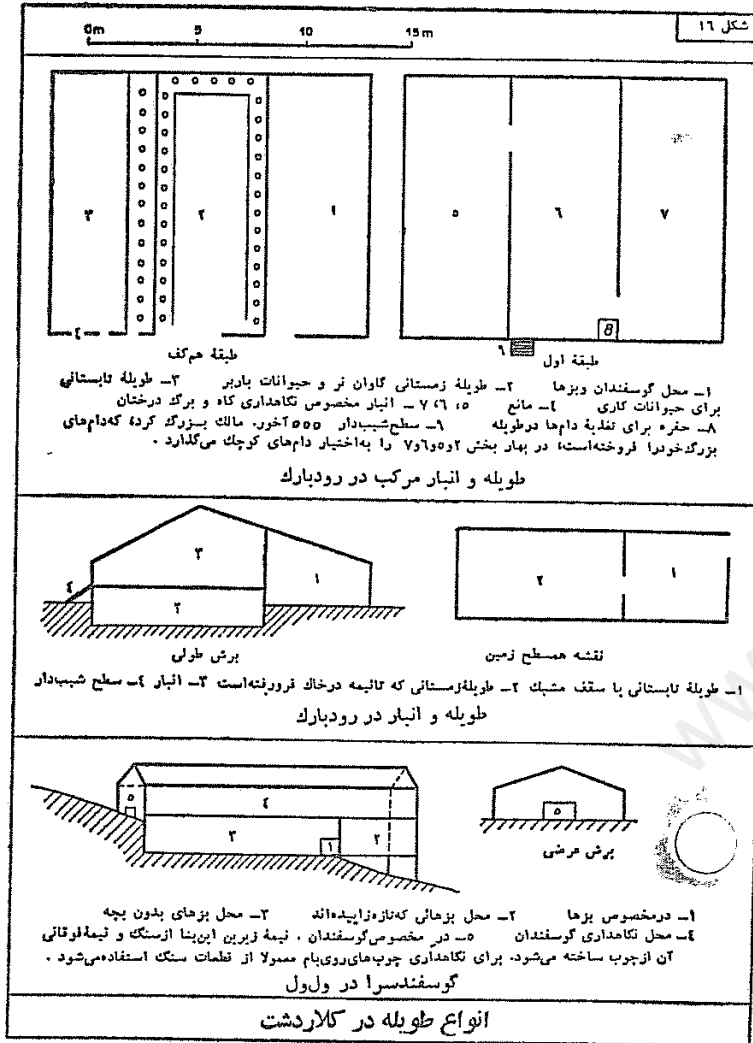
مهاجرت‌های دامی در رودباریک

بشم خانه‌های ساخته شده از چوب غلبه دارد.

تباین میان مساکن بخصوص در ابعاد خانه‌ها و در تقشه آنها ظاهر می‌شود. بزرگ مالکان کرد صاحب خانه‌های وسیع گلی هستند با اتاقهای متعدد که لاقل یکی از آنها را به شیوه اروپائی مبله کرده‌اند. این اتاقها معمولاً از ضمایم روستائی جدا هستند. عمده این ضمایم عبارتند از «گوسفند سراهی» وسیعی که به هنگام فصول واسط می‌تواند رمه‌های متعددی از دام‌های کوچک را - که رویهمرفته یک‌ماه را درآبادی می‌گذرانند - در خود جای می‌دهند. در داخل «گوسفندسرا» گاهی محل استقرار گوسفندهارا از محل نگاهداری بزها بادیوار نازکی جدا می‌کنند و این جدائی میان محل دام‌های بزرگ و دام‌های کاری بادام‌های کوچک اجباری است و اغلب یک آغل زمستانی و یک آغل تابستانی، با مواد ومصالحی نه‌چندان اساسی برای دام‌های بزرگ ساخته می‌شود. فضائی که به انبار کردن کاه و علوفه اختصاص می‌یابد نسبتاً از لحاظ گنجایش محدود است و بهر حال رابطه‌ای با ابعاد آغل حیوانات کوچک ندارد. زیرا که این حیوانات را همیشه در بیرون تغذیه می‌کنند. در عوض حجم انبار کاه و علوفه با تعداد دام‌های بزرگ در ارتباط است.

رایج‌ترین نمونه آنست که انبار کاه را مستقیماً در بالای محل نگاه‌داری حیوانات می‌سازند و سوراخی در سقف برای تغذیه دام‌ها تعبیه می‌کنند (شکل ۱۶).

در مساکن محقرتر و یا در خانه‌های متعلق به کشاورزان فاقد دام‌های کوچک، جداساختن آغل و انبار از بنائی که محل سکونت خانواده دهقان است رواج کمتری دارد. اصولاً می‌توان گفت که وجود یک آغل جداگانه کمابیش بزرگ همواره نشانه آشکار تعلق داشتن به بخش دامدار است.

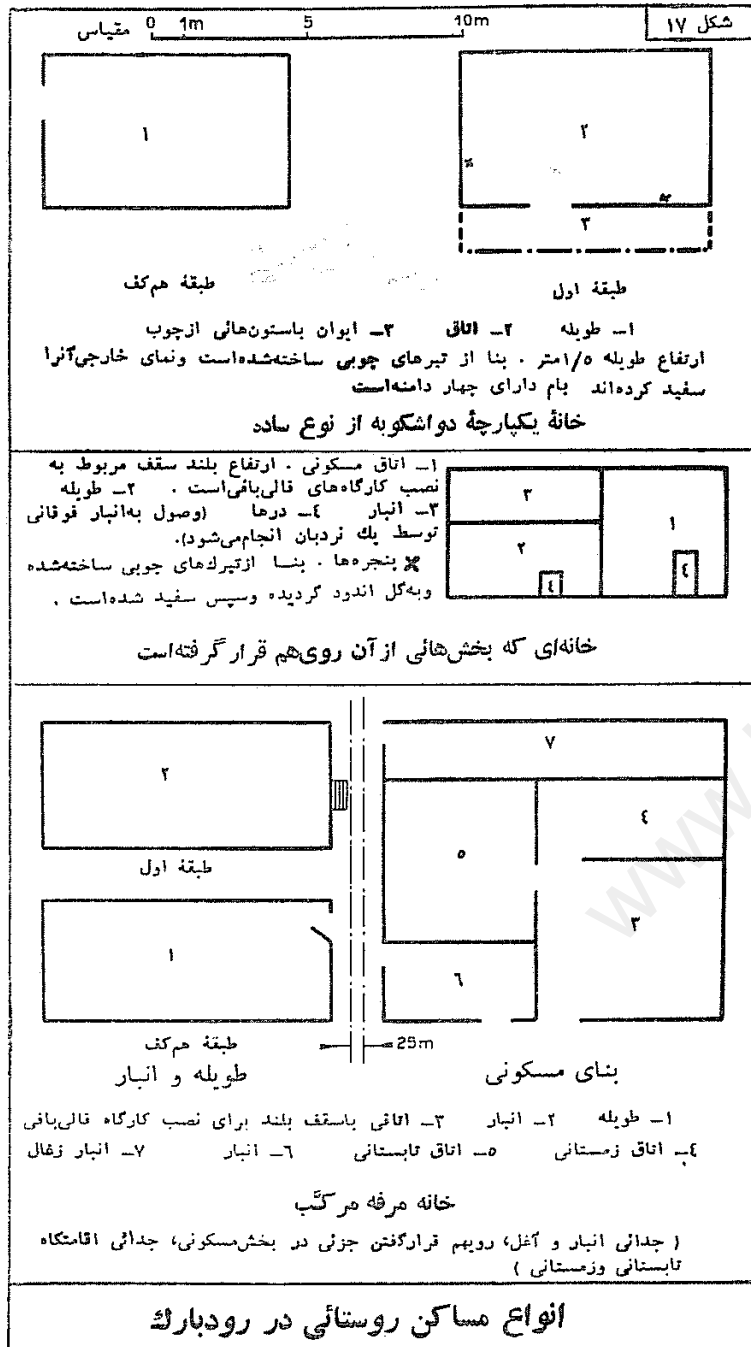


فاصله میان آغل و محل سکونت بسیار متغیر است و از چند دسی متر به ۲۰ تا ۳۰ متر می‌رسد. با این همه مساکن یکپارچه غالباً رایج تر است. نقشه رودبارک (شکل ۱۱) امکان می‌دهد تا تصویری از پراکندگی نسبی این دونوع از مساکن را در خاطر داشت. حدنهائی عبارت از خانه‌ای است کوچک که در آن انبار و آغل، که بر روی هم قرار دارند، به محل سکونت، که سقفی بسیار بلندتر دارد، چسبیده است و جمله اجزاء خانه را زیر یک بام گرد آورده است. این قبیل خانه معمولاً مسکن دهقان خرده پائی است که حداکثر یکی دو رأس دام بزرگ یا حیوان باربر دارد. پس از آن نوبت به منازل دواشکوبه می‌رسد که محل سکونت در اشکوب فوقانی قرار دارد. تعداد این قبیل مساکن نیز در منطقه کم نیست (شکل ۱۷). این نوع خانه دارای سابقه‌ای قدیمی بوده و در زمان استارک، قبل از این که خوانین کرد خانه‌های وسیع خود را در محل خروج دهکده‌ها بسازند، مساکن نمونه رؤسای کرد بشمار می‌رفته است^{۱۰۶}. ولی مانع غلبه ناپذیری که در برابر شیوع خانه‌های دواشکوبه خودنمایی می‌کند عبارت از اهمیتی است که صنعت دستی قالی بافی در طبقات پائین جمعیت کرد پیدا کرده است. قالی دقیقاً اختصاص به مصارف خانوادگی دارد و جز بندرت فروخته نمی‌شود. ولی این بازمانده احتمالی زندگی کوچ نشینی سابق و خصوصیت خوجاوندانها و ترکمن‌ها در سرزمین‌های ساحلی دریای مازندران^{۱۰۷} ایجاد کرده است که لزوماً اتاقی با سقف بسیار بلند به نصب

۱۰۶. F. Stark, Valleys, p. 254.

۱۰۷. ولی این دستوری که منشائی کردی دارد امروز بطور وسیع میان گیل‌ها و

تالشانی‌های مقیم کلاردشت رواجی تمام یافته است.



کارگاه اختصاص یابد. منازل یک طبقه و یک پارچه برای این منظور البته مساعدتر بوده است. رایج تر از خانه های دواشکوبه جدا کردن مسکن زمستانی و تابستانی از یکدیگر است. ولی این جدائی غالباً در یک طبقه یعنی طبقه هم کف اتفاق می افتد (شکل ۱۷).

۳- ترازنامه مرسوم جامعه کشاورز - دامدار

چنانچه بگوئیم قریب به سی سال، یعنی تقریباً یک نسل به عقب برگردیم خواهیم توانست سطح معیشت نسل گذشته را ارزیابی کنیم. در این دوره کلاردشت با جمعیتی مسلماً کمتر از جمعیت کنونی خود از ثبات اقتصادی و سیاسی آشکاری برخوردار بوده است. املاک بزرگ کماکان در اختیار بازماندگان نخستین رؤسای قبایل باقی و عدم تقسیم آن به قطعات متعدد بازگوکننده رشد دموگرافیک محدود این دوره بوده است. از ۱۸۵ هکتار اراضی کشاورزی رودبارک که کلاً تحت کشت قرار داشته است می بایستی سالانه تقریباً ۲۰۰۰ کنتال غله بدست آید که قریب ربع آن به دو بزرگ مالک ناحیه می رسیده است و بقیه که تقریباً ۱۵۰۰ کنتال بوده نصیب رعایا می گردیده است. با ۲ تا ۳ هزار رأس دام کوچک و معدودی دام بزرگ که در تملک دهاقین بوده است گویا موجبات گذران این جمعیت که تعداد آن به زحمت به چهارصد تا پانصد نفر بالغ می شده بدون دشواری فراهم می آمده است. فروش بخشی از احشام که هر سال به هنگام فرود به جانب مراتع قشلاقی به عمل می آمد، پول لازم را برای خرید پوشاک و برخی ادوات فلزی کشت تأمین می کرده است. مبادلات خارجی عملاً محدود به مالیاتی بوده است که مالکان بزرگ می پرداخته اند.^{۱۰۸} استعمال

۱۰۸- تنها پاره ای دادوستدهای ترازینی از حدود دریای مازندران به جانب فلات های

چای و قند جز برای برخی افراد متمکن ممکن نبوده است. در اوجابیت که کشت در آن ریشه دارتر بوده است سطح معیشت نمی بایستی به نحوی محسوس با آنچه آمد تفاوت داشته باشد. برای مصارف جمعیتی که عددشان حداکثر به ۳۰۰ تا ۴۰۰ نفر بالغ می شده ۱۲۰۰ تا ۱۳۰۰ کنتال غله دهقانی وجود داشته است که بر آن می بایستی محصول قریب به پانصد رأس دام کوچک و بزرگ نیز افزوده گردد.

با این بیان کلاردشت در تنعمی نسبی بسر می برده است. فقیرترین خانواده های بزرگ که طالقانی های محروم از زمین بوده اند، از کار رعیتی دو هکتار زمینی که در اختیار داشته اند، ده کنتال غله بدست می آورده اند که به مصرف قوت سالیانه خانواده شان می رسیده است. گزارش سیاحان در برابر دیدگان ما تصویر سرزمین خشن ولی مسکون از کوه نشینانی قوی البنیه را ترسیم می کند که در کلبه های چوبین خود به فراغت و رفاه زندگی می کرده اند. فریا استارک Ferya Stark که مجذوب سرزمینهای بومی است مبالغه کرده و آنان را با کوه نشینان سوئیس مقایسه می کند.^{۱۰۹}

با این همه به دو امر پرمعنی که مبین تنگی امکانات توسعه احتمالی ناحیه بوده است باید نظر داشت: نخست این که مهاجرت به ناحیه از مدت ها قبل متوقف مانده است^{۱۱۰}. تا آنجا که ورود طالقانی ها به ناحیه موجب

→

داخلی از طریق دره سرداب رود و گردنه هزارچم معمول بوده است. مثلاً کوچی Kotschy در ۱۲ ژوئیه ۱۸۴۲ به کاروان کوچکی مرکب از ۱۲ الاغ حامل برنج برخورد کرده است که از دامنه جنوبی کوخستان پایین می رفته اند.

F. Stark, Valleys, p. 254. ۱۰۹

۱۱۰- با قطع مهاجرت طالقانی ها به جانب کلاردشت گویا این سیر بدو متوجه سواحل

آبادی اراضی زراعی جدید نشده است، بلکه بعنوان کمکی ضروری برای ترمیم نیروی کار لازم برای اراضی بزرگ مالکان تلقی گردیده است. دوم این که کلیه اراضی قابل کشت در ناحیه مورد استفاده قرار گرفته است. مصرف قابل توجه چوب برای خانه سازی سبب بهره برداری وسیع از اراضی جنگلی اطراف، از ارتفاع ۱۴۰۰ تا ۲ هزار متری گردیده است و این امر موجب انحطاط جنگلهای متراکم قدیمی و ایجاد جنگلهای تازه پایی شده است که از لحاظ چوبهای صنعتی فقیر بوده اند. فن خانه سازی با استفاده از الوار و تخته از همین دوره، یعنی لااقل از ربع قرن پیش، آغاز شده و در کلیه آبادیهای دشت که با ناحیه جنگلی فاصله چندانی نداشته اند رایج گردیده است.

۴- خارجیان

توازن نااستوار دنیای روستائی کلاردشت با توجه به امکانات بسیار محدودی که برای پذیرفتن و ادامه فعالیت خارجیان وجود داشته است باردیگر تأیید می گردد. با متوقف ماندن مهاجرت طالقانی ها از روزگاران دراز، ناحیه کلاردشت نه تنها در مقابل مهاجرت دایمی جمعیت خارجی مقاومت به خرج می دهد بلکه حتی برای مهاجرت های موقت نیز دشواریهایی به وجود می آورد. هیچ رومه خارجی را به حریم بیلاقیهای وسیع تخت سلیمان

→

دریای مازندران، یعنی منطقه قشلاقی، گردیده است. بطوری که امروزه این توجه به صورت مهاجرت موقت ساکنان مرتفع ترین آبادی های دامنه جنوبی تخت سلیمان یعنی پراچان و حیکن به طرف سواحل دریای مازندران وجود دارد. ولی تقریباً از بیست سال پیش مهاجرت طالقانی ها میل به جانب تهران دارد و امروز ساکنان دهکده های واقع در دره های وسطی و سفلی، یعنی از دیزان به بعد، بیش از پیش به جانب پایتخت کشیده می شوند.

راه نیست و تنها چراگاههای پست اشکوب جنگلی - که قلمرو دام های بزرگ بوده و در نتیجه بهره برداری از آنها ناکامل مانده - هستند که تا حدودی خود را پذیرای گله های خارجی نشان می دهند. مثلاً امروز نیز مانند گذشته، مراتع رودبارک میزبان رومه های هشت خانواده نیمه شبان است که از اواخر آوریل تا نیمه سپتامبر با احشام خود به این حدود بالا می آیند و به مالک مرتع در تمام فصل چرا در ازای هر رأس ازدام های بزرگ خود یک کیلو کره می پردازند. این تازه واردین که در کلبه های کوچک چوبین خود، با بامی پوشیده از شاخ و برگ درختان بصرمی بزنند زمستانها را عازم مرسد (مغرب چالوس) و هوشمیان (جنوب چالوس) در سواحل دریای مازندران می گردند و در آنجا نیز خانه هایی از چوب (سرا) می سازند و احشامشان را در آغل های ساخته شده از شاخ و برگ درختان جای می دهند. اینان که فاقد زمین اند به هیچ کار کشاورزان دل خوش نمی کنند و تمایلشان منحصرأ محدود به دامداری است. از اینرو است که در حاشیه این جامعه کشاورزی ریشه دار، جز جایی ناچیز نمی یابند. به علاوه باز در همین اشکوب جنگلی و تقریباً در همان فاصله زمانی دام های کاری ده نشینانی جمع می شوند که در سواحل دریای مازندران مالک مراتع قشلاقی هستند و این مراتع را به ساکنان کلاردشت به اجاره واگذار می کنند. بنابراین مردم کلاردشت و ساکنان مناطق ساحلی را علقه های منافع مشترک بیکدیگر ربط می دهد. دام های کاری مناطق ساحلی بدون این که در حفاظت چوپانی باشند به این ارتفاعات می رسند و آزادانه در مراتع جنگلی و در شرایطی بسیار مشابه با شرایط دامهای کاری آبادیهای کلاردشت در بیلاقیهای تخت سلیمان بسر می برند. همه آنچه را که در فوق برشمردیم در نهایت بسیار بی اهمیت و محدود به

حاشیه جنگلی است که دشت را دربر می‌گیرد و تقریباً تنها ناحیه‌ای است که به سبب دشواری‌هایی که برای کلاردشتی‌ها در تغذیه دامهای بزرگشان در زمستان وجود داشته بهره‌برداری از آن به نحو کامل به عمل نیامده است.

استعانت جستن به فرآورده‌ها و دست‌ورزان خارجی نیز به حداقل تنزل می‌کند. اشاره شد که چگونه دست‌ورزان محلی روستائی به بافت و تهیه قالی می‌پردازند، امری که در سرزمینهای جنوبی دریای مازندران کاملاً استثنائی است. تنها صنعتگران خارجی، افشارها هستند که ظاهراً آنطور که نامشان گواهی می‌دهد، بازمانده يك ایل بزرگ ترك می‌باشند. معذک اینان از عناصری سخت‌گونه‌گون ترکیب یافته‌اند، و از مدت‌پیش شیوه زندگی ایرانیان را برگزیده‌اند و بعنوان آهنگر و مسگر خدمت خود را در اختیار ده‌نشینان قرار داده‌اند. تابستانها، از اواخر ژوئن تا پایان سپتامبر گروه کثیری از این طایفه در نزدیکی آبادیها مستقر می‌گردند و ما خود در تالو قلعه بادسته‌ای از آنان برخوردیم که تابستان را در دلیر، در یکی از دره‌های بلند دامنه جنوب‌خاوری، گذرانیده بودند. در ۱۹۵۸ در رودبارك يك گروه پانزده نفری از این طایفه، مرکب از دو خانواده در زیر دو سیاه‌چادر و يك پناهگاه ساخته‌شده از کاه و يك کارگاه ابتدائی با سقفی مشبك از چوب، در حد فاصل ساحل راست سرداب‌رود و راهی که از کنارش می‌گذرد استقرار یافته بودند.

با این تفصیل اگر به برخی جنبه‌های استثنائی مسأله که بی‌اهمیت است توجهی نشود، باید گفت که کلاردشت از سی سال گذشته در نوعی اقتصاد تقریباً بسته بسر می‌برده است. توصیفی که استارک و بوبک در سالهای سی از منطقه بدست می‌دهند کلاردشت را سرزمینی وحشی، با جنگلی

انبوه و کشیده‌شده تا سرحد دشت معرفی می‌کند^{۱۱۱} که آبادیهای آن را شبها اضطراب حمله حیوانات درخود می‌گرفته است. ظاهراً توازن میان جمعیت و محیط مستحکم بوده است. بوبک که از وجود علایم آشکار جمعیت بیش از حد در دامنه‌های خشک البرز، در طالقان، به شگفت آمده، به هیچ‌رو اشاره‌ای که حاکی از وجود وضعیتی مشابه در دامنه‌های مرطوب روبه دریای مازندران باشد ندارد. این توازن، بی‌تردید فاقد ثبات لازم و ویژه سرزمینی بریده از خارج بوده است که از قلمرو زراعی خویش حداکثر استفاده را بعمل می‌آورده است بی‌آنکه آن را به ویرانی بکشاند.

ج - آخرین مرحله تحول: بهره‌برداری از جنگلها

و برهم خوردن توازن سنتی

وقایع تازه‌ای که طی نسل گذشته حادث شد، از دومقوله خارج نبوده است: نخست فشار افزایش جمعیت است که ارزیابی آن بصورتی دقیق امکان‌پذیر نیست ولی وقوع آن نظیر سراسر ایران واقعیتی است که جای شبهه باقی نمی‌گذارد و به نوبه خود به نحو محسوسی سبب کاستی گرفتن میزان سرانه تولیدات کشاورزی و دامی گردیده است؛ دوم ظهور نیازمندیهای جدید است بر اثر باز شدن منطقه بروی جهان خارج که در نخستین مرحله با اتلاف منابع جنگلی به سهولت با آن مقابله شده است. نتیجه حاصل از تلفیق این دو عامل، یعنی فشار روزافزون جمعیت و گسترش نیازمندیهایی که بعد از بروز سکتی در بهره‌برداری مخرب و بی‌امان از جنگلها به دشواری برآورده می‌شده، قطع نهائی توازن میان جمعیت و منابع بوده است.

۱۱۱ - H. Bobek, 1957, p. 246

بوبک از وجود ترابین آشکاری که دلالت بر وجود جمعیت بیش از حد در سرزمین طالقان، واقع در جبهه خشک البرز دارد به حیرت افتاده است.